نویسنده: پیتر گولدن، ۲۰۱۱

برگردان: دکتور لعل زاد

لندن، ۱۷ نومبر ۲۰۲۶

قومزایی در مناطق قبیله‌ای: شکل‌گیری تورک‌ها[1] (۱)

(فرایند شکل‌گیری هویت قومی تورک‌ها)

پیشگفتار برگردان

این مقاله از آثار مهم پیتر گولدن در بررسی تاریخ شکل‌گیری هویت‌های قومی در آسیای درونی است. اهمیت آن در این است که مسئله پیدایش تورک‌ها را نه صرفاً از منظر خاستگاه زبانی یا **تبارشناسی تاریخی** (Historical Genealogy) ـ یعنی بررسی نسب نیاکان و پیوندهای خویشاوندی بر پایه اسناد تاریخی، شجره‌نامه‌ها، روایت‌ها و منابع مکتوب ـ بلکه در چارچوب گسترده‌تر تحولات سیاسی، اجتماعی و مناسبات قدرت در جوامع قبیله‌ای اوراسیا بررسی می‌کند. گولدن با طرح مفهوم **قومزایی** (Ethnogenesis)، یعنی فرایند تاریخی شکل‌گیری و تحول هویت‌های قومی، می‌کوشد نشان دهد که هویت‌های قومی در بستر تاریخ، از طریق تعامل گروه‌های انسانی، شکل‌گیری اتحادهای قبیله‌ای و پیدایش ساختارهای سیاسی پدید می‌آیند و تحول می‌یابند. باید توجه داشت که قومزایی را نباید با **قوم‌نگاری** (Ethnography) ـ یعنی مطالعه و توصیف یک گروه قومی و شیوه زندگی و فرهنگ آن، عمدتاً بر پایه مشاهدات و پژوهش‌های میدانی ـ یا **قوم‌شناسی** (Ethnology) ـ یعنی مطالعه تطبیقی اقوام و فرهنگ‌های گوناگون با هدف شناخت و بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها ـ یکی دانست.

یکی از نکته‌های محوری مقاله، تفکیک میان گروه‌های ترک‌زبان پیش از ظهور نام «تورک» و گروه سیاسی-قومی مشخصی است که این نام را در سده ششم میلادی به خود گرفت. نویسنده نشان می‌دهد که نام «تورک» در آغاز به یک گروه معین، به‌ویژه هسته حاکم آن، تعلق داشت؛ اما با گسترش قدرت خاقانات و پیوستن گروه‌های گوناگون به آن، به‌تدریج دامنه کاربرد گسترده‌تری یافت. از این منظر، شکل‌گیری هویت تورک را نمی‌توان صرفاً نتیجه تداوم یک تبار واحد یا وجود یک جماعت زبانی کاملاً همگون دانست؛ بلکه باید آن را در پیوند با فرایندهای سیاسی، نظامی و اجتماعی آن دوره بررسی کرد.

گولدن همچنین بر نقش ساختارهای رهبری، خاندان‌های حاکم، اتحادهای قبیله‌ای و قدرت‌های بزرگ همسایه، به‌ویژه امپراتوری چین، در شکل‌گیری و بازآرایی هویت‌های قومی تأکید می‌کند. در تحلیل او، گروه‌های ناهمگون می‌توانستند زیر رهبری یک خاندان یا اتحادیه نیرومند گرد آیند، نام و ایدئولوژی گروه حاکم را بپذیرند و به‌تدریج به یک واحد سیاسی-قومی تبدیل شوند. حتی روایت‌های مربوط به **خاستگاه** (Origin) و **نسب یا تبار** (Ancestry/Descent) مشترک نیز گاه در پاسخ به نیازهای سیاسی بازسازی یا بازپردازی می‌شدند. بدین‌ترتیب، **قومیت** (Ethnicity) در این پژوهش پدیده‌ای ثابت و صرفاً موروثی نیست، بلکه فرایندی تاریخی، سیال و متأثر از مناسبات قدرت و شرایط اجتماعی است.

برای روشن شدن برخی مفاهیم مرتبط با «**قوم**» و «**تبار**» و جلوگیری از خلط آن‌ها در ادبیات فارسی، یادآوری چند نکته در باره تفاوت «**تبار تاریخی و ژنتیکی**»، «**قوم‌زایی، قوم‌نگاری، قوم‌شناسی و هویت قومی**» و انواع شواهد مربوط به پیشینه جوامع انسانی ضروری است [در این راستا به سه نوع شواهد فوق‌العاده مهم نیاز است: **شواهد تاریخی و مکتوب** (اسناد، منابع و روایت‌های نسب‌شناختی)، **شواهد ژنتیکی و زیستی** (دی‌ان‌ای انسانی و داده‌های ژنتیک جمعیت) و **شواهد باستان‌شناختی و مادی** (آثار و بقایای جوامع گذشته)].

در همین پیوند، باید میان تبار ژنتیکی و هویت قومی نیز تفاوت گذاشت. آزمایش‌های ژنتیکی و **تبارشناسی ژنتیکی** (Genetic Genealogy) می‌توانند برخی پیوندهای اجدادی و خاستگاه‌های جغرافیایی نیاکان را از طریق بررسی نشانگرهای ژنتیکی، از جمله کروموزوم-Y در خط مستقیم پدری، دی‌ان‌ای میتوکندریایی در خط مستقیم مادری (mtDNA) و دی‌ان‌ای اتوزومی (Autosomal DNA) که از هر دو سوی پدری و مادری به ارث می‌رسد، بررسی و برآورد کنند؛ اما این یافته‌ها به‌خودی‌خود «هویت قومی کنونی» افراد را تعیین نمی‌کنند. برای نمونه، اگر یک آزمایش ژنتیکی برآورد کند که بخشی از تبار ژنتیکی فرد با یک جمعیت مرجع جغرافیایی و بخش دیگری با جمعیت دیگری هم‌پوشانی دارد، نمی‌توان نتیجه گرفت که آن فرد به همان نسبت، از نظر قومی به دو قوم متفاوت تعلق دارد؛ زیرا تبار ژنتیکی، هویت قومی و تعلق فرهنگی مقوله‌هایی مرتبط، اما متمایزند. به بیان دیگر، زبان مشترک الزاماً به معنای تبار مشترک نیست و تبار مشترک نیز الزاماً به معنای هویت قومی مشترک نیست. ژنتیک می‌تواند درباره خویشاوندی زیستی (Biological Relatedness) و پیوندهای اجدادی (Ancestral Connections) اطلاعات بدهد، اما قومیت پدیده‌ای صرفاً ژنتیکی نیست؛ بلکه تاریخ، زبان، فرهنگ، خودشناسی و تجربه اجتماعی نیز در شکل‌گیری و تحول آن نقش دارند.

در کنار شواهد تاریخی و ژنتیکی، شواهد باستان‌شناختی (Archaeological Evidence) نیز اهمیت دارند. **باستان‌شناسی** (Archaeology) با بررسی بقایای مادی جوامع گذشته، از جمله اسکلت‌ها، آثار تدفینی، ابزارها، آثار هنری، معماری و دیگر اشیای فرهنگی، به بازسازی شیوه زندگی، تحولات اجتماعی، جابه‌جایی جمعیت‌ها و مناسبات فرهنگی جوامع تاریخی کمک می‌کند. این شواهد، به‌ویژه هنگامی که با داده‌های زیست‌باستان‌شناختی و ژنتیکی، از جمله دی‌ان‌ای باستانی (Ancient DNA یا aDNA) همراه شوند، می‌توانند در بررسی پیوندهای زیستی، مهاجرت‌ها و ارزیابی برخی روایت‌های مربوط به خاستگاه و تبار گروه‌های انسانی نقش مهمی داشته باشند [یعنی بررسی گسترده مهاجرت‌ها، اختلاط جمعیت‌ها و ساختار ژنتیکی جمعیت‌های باستانی، بیشتر در حوزه ژنتیک جمعیت (Population Genetics) و باستان‌ژنتیک (Archaeogenetics) قرار می‌گیرد]. با این حال، آثار مادی و الگوهای فرهنگی به‌تنهایی برای تعیین هویت قومی یا زبان یک جمعیت باستانی کافی نیستند.

ارزش علمی این پژوهش، افزون بر بررسی مستند تاریخ تورک‌ها، در ارائه چارچوبی تحلیلی برای فهم چگونگی شکل‌گیری و گسترش هویت‌های قومی در جوامع تاریخی است. مقاله با بهره‌گیری انتقادی از منابع چینی، بیزانسی، ایرانی و دیگر شواهد تاریخی، محدودیت منابع موجود در تشخیص وابستگی زبانی و قومی مردمان گذشته را نیز یادآور می‌شود. از همین‌رو، این اثر برای پژوهش درباره تمایز میان زبان، تبار، نام قومی و هویت سیاسی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که گسترش یک نام قومی یا رواج یک زبان مشترک، لزوماً به معنای وحدت تباری و زیستی همه گروه‌هایی نیست که در دوره‌های بعد زیر آن نام شناخته شده‌اند

+ + +

یک نوار مرزی یا منطقه سرحدی، متشکل از موانع طبیعی یا ساخت بشر، در سراسر اوراسیا امتداد داشت که جهان قبایل – «دیگران بربر» (۲) – را از جهان جوامع شهرنشین-کشاورز جدا می‌کرد. از دیدگاه اغلب بدبینانه‌ی ناظران متعلق به جهان «متمدن»، زندگی در مناطق قبیله‌ای «بربر»، سرشار از خشونت، غارتگری و رفتار غیرمتمدنانه بود. ساکنان این مناطق، جوامعی تلقی می‌شدند که ذاتاً جنگجو بودند. چنان‌که سیما قیان (حدود ۱۴۵-۸۹ پ م) در باره‌ی شیونگ‌نو نوشته است: «آنان در دوران بحران، سلاح می‌بردارند و راهی یورش‌های غارتگرانه و چپاول‌گرانه می‌شوند». به نظر می‌رسد این طبیعت ذاتی آنهاست... جنگ، کار آنها بود» (۳). از نظر ناظران چینی، مردمان کوچ‌نشین شمال آنها در جهانی زندگی می‌کردند که با آنچه آنها یک زندگی منظم می‌دانستند، در تضاد بود. آنها

بی‌ریشه بودند و به نظر می‌رسید که در جستجوی بی‌پایان آب و چراگاه، گله‌های خود را دنبال می‌کنند (۴). آنها پوست‌های بدبو می‌پوشیدند، غذاهای نجس و اغلب ناپخته می‌خوردند و خون می‌نوشیدند (۵). آنها با مادراندرهای خود ازدواج می‌کردند (۶). در امتداد «شکاف متمدن-بربر»، قبایل به عنوان موجودات گرسنه، جنگجو و طماع دیده می‌شدند که جنگ مداوم آنها با یکدیگر فقط گاهی با هجوم آنها به جامعه متمدن که در پشت دیوارهای محکم به دنبال امنیت بود، قطع می‌شد. «بربرها» مجذوب زرق و برق دنیای متمدن بودند (۷) و حرص، درندگی و ساده‌لوحی بی‌حد آنها در آثار قوم‌نگاری معاصران‌شان بدیهی بود (۸). از این رو، هرگونه درک از فرآیند قوم‌زایی (شکل‌گیری قومی) در مناطق قبیله‌ای – فرآیندی که تنها به شکل ناقص از دریچه‌ی ناظران عمدتاً متخاصم در جهان یکجانشین غیرقبیله‌ای بازتاب یافته است، باید این تعصبات را در نظر داشته باشند. برداشت‌های چینی‌ها، رومی‌ها-بیزانسی‌ها و ایرانی-عرب-مسلمان از قبایلی که در مرزهای خود با آنها مواجه بودند، به طرز چشمگیری مشابه است (۹). آنها پیوسته آداب اجتماعی، طمع و جنگ‌طلبی "بربرها" را که ذاتی می‌دانستند، به باد انتقاد می‌گرفتند. با این حال، هیچ‌کدام اظهار نداشتند که اخلاق جنگجوی خشن جامعه "بربرها" تا حد زیادی پاسخی به تهدیدها، تجاوزها و تلاش‌های دستکاری سیاسی دنیای یکجانشین بوده است. علاوه بر این، عشایر/کوچ‌نشینان به همان اندازه نسبت به همسایگان امپراتوری خود بی‌اعتماد بودند (۱۰).

ناظران معاصر نه تنها تعصبات خود را داشتند، بلکه واژگان ناقصی نیز برای توصیف یا رمزگشایی جوامع قبیله‌ای داشتند. پیوندهای سیاسی پیچیده که جامعه "بربرها" را در کنار هم نگه می‌داشت، معمولاً با اصطلاحات بیولوژیکی توضیح داده می‌شد (مثلاً تبار/تیره، ملت در منابع لاتین). تحقیقات اخیر در مورد دنیای قبیله‌ای جرمنی نشان داده که اگرچه ممکن است واحدهای قومی متمایزی در هسته تیره‌ها (قبایل، مردم) و ملل (مردمان) بوده باشند که جهان روم و بیزانس با آنها مواجه شدند، اما این گروه‌ها اغلب متشکل از مردمان گوناگونی بودند که به یک خاندان یا قبیله‌ی پیشرو و کاریزماتیک – که حکم «هسته‌های سنت» را داشت – پیوسته و ایدئولوژی و نام آن را به عنوان هویت سیاسی خود برگزیده بودند. بدین‌سان، تعلق به یک «مردم» می‌توانست ماهیت سیاسی داشته باشد تا بیولوژیک (۱۱) – هرچند وفاداری سیاسی در «جمعیت‌های تصوری» جوامع قبیله‌ای، همواره در قالب پیوندهای خویشاوندی، یعنی اصطلاحات زیست‌شناختی، بیان می‌شد. در صورت لزوم، می‌شد شجره‌نامه‌ها (Genealogy) را ساخت یا دستکاری کرد (۱۲). در وفاداری‌های قبیله‌ای – و به تبع آن در عناوین قومی و سیاسی – سیالیت بسیاری وجود داشت. بنابراین، قومیت فرآیندی به‌شدت سیاسی بود (و هنوز هم هست). قومیت همچنین می‌توانست زیر تأثیر همسایگان، دیگربودن (تقابل میان «ما» و «آن‌ها»

(۱۳))، و حتی شرایط گذرا – که به پیدایش «قومیت موقعیتی» می‌انجامد – شکل گیرد (۱۴). این امر به‌ویژه در مناطق مرزی، جایی که مرزهای هویت فردی می‌توانست رنگ‌باخته و نامشخص شود، صادق بود (۱۵).

همچنین باید توجه داشت که منابع ما در خصوص انتساب‌های قومی-زبانی، قطعیت چندانی ندارند. چنان‌که دنیس ساینور خاطرنشان کرده است، اگر برچسب‌های قومی کهن و تثبیت‌شده را کنار بگذاریم، از میان ۵۹ مردم که در منابع چینی از آن‌ها یاد شده، تنها در باره‌ی زبان ۱۸ مورد اطلاعاتی وجود دارد. از این تعداد، تنها ۳ مورد را می‌توان با قطعیت شناسایی کرد و در ۳ مورد دیگر نیز می‌توان «حدس‌های عالمانه» مطرح نمود (۱۶). نام‌های قومی، نام‌های شخصی، القاب و نام‌های جغرافیایی سرنخ‌هایی به دست می‌دهند، اما باید با احتیاط با آن‌ها برخورد کرد؛ زیرا نام‌های اشخاص و القاب اغلب از دیگران – به‌ویژه همسایگانی که از مقام برجسته‌تری برخوردار بودند – وام گرفته می‌شدند. همچنین باید عناصر باقی‌مانده از لایه‌های زبانی پیشین را در نام‌های جغرافیایی و واژگان عمومی در نظر گرفت؛ عناصری که بازتاب‌دهنده‌ی زبان‌های مردمانی هستند که اکنون جذب گروه‌های دیگر شده یا جابه‌جا (و در جوامع دیگر مستحیل) گشته‌اند.

هرگونه بحث پیرامون خاستگاه‌های تورک – مردمی که نام‌شان بعدها به عنوانی برای یک گروه قومی-زبانی گسترده بدل شد – باید این عوامل را مد نظر قرار دهد. پیش از هر چیز، باید آن گروه نخستینی را که نام «تورک» را بر خود داشت، در بستر وسیع‌تر اوراسیایی و در چارچوبِ شکل‌گیری دولت‌ها در مناطق سرحدی یا «قلمروهای قبیله‌ای» جایابی کرد. نام قومی «تورک» (Türk) برای نخستین بار با قطعیت در منابع چینیِ مربوط به وقایع اواسط سدهٔ ششم میلادی به‌شکل «توجوئه» (Tujue) در چینی ماندارین مدرن ظاهر شده و در چینی میانه اولیه (حدود ۶۰۱ میلادی) به صورت (duətkuat) و در چینی میانه متأخر (سده‌های ۷ و ۸) به صورت (tʰutkyat) بازسازی شده است (۱۷). این امر ممکن است منجر به پیدایش اشکالی چون (Türküt) (با پسوند جمع Vt- که معمولاً بیشتر با زبان‌های مغولی مرتبط است)، Turkit (یک صورت جمع سغدی (۱۸))، Türkü (۱۹)، یا Turkwar ~ Durkwarو در نهایت Türk-wač/Türk-βač به معنای «حاکم تورک‌ها» (۲۰) شده باشد؛ چنان‌که کریستوفر بک‌ویت اخیراً مطرح کرده است. شکل دقیق این نام قومی که در پس نویسه‌های چینی پنهان شده، همچنان مورد بحث و اختلاف‌نظر است. این نام قومی در زبان تبتی به صورت Drugu (۲۱)، در زبان سکایی ختنی به صورت ttūrka یا ttrūka (۲۲)، و در زبان سغدی

به صورت tr'wkt دیده می‌شود (در برخی اسناد سغدی اوایل سدهٔ هشتم، همچنان از واژهٔ Xwn به معنای «هون»، برای اشاره به آنان استفاده شده است (۲۳)).

این تورک‌ها نخستین مردمان ترک‌زبان نبودند که نام‌شان در منابع ما ثبت شده است. می‌توان نظریه‌هایی را که امروز در برخی محافل رواج یافته و می‌کوشند مردمان گوناگون ایرانی دوران باستان را به جهان ترک‌زبان پیوند دهند یا یکی بدانند، کنار گذاشت. حتی فراتر از این، ادعا شده است که مردمان و تمدن‌هایی که بخش‌های وسیعی از اروپا و حتی دنیای جدید (قارهٔ آمریکا) را در بر می‌گرفتند، نیز ترک‌زبان بوده‌اند. این نظریه‌ها شواهد کمی برای اثبات یافته‌اند (۲۴). جالب‌تر، اما شاید به همان اندازه اغراق‌آمیز، تلاش‌های دنیس سینور و دیگران، برای پیوند دادن تورک با Ἰύρκαι هرودوت (۲۵) است که توسط پومپونیوس میلا به عنوان Turcae در کامسوگرافیای او (حدود ۴۳ م) و پلینی (۲۳-۷۹ م) به عنوان (<Túρκαι) Tyrcae در تاریخ طبیعی او (۲۶)، مردمی ساکن در استپ‌های شرقی پونتیک-ولگا، بازتولید شده‌اند. پلینی، بدون هیچ توضیحی، مردمی را که "Tyrcae" در میان آنها قرار دارند، سارماتی معرفی می‌کند (۲۷). اینکه آیا پومپونیوس میلا و پلینی صرفاً اطلاعاتی را از سنت هرودوتی (با کمی تحریف) برداشته‌اند یا از مردم هنوز موجود گزارش می‌دهند، مشخص نیست. همسایگان نزدیک Ἰύρκαι/Tyrcae، طبق گفته هرودوت Θυσσαγέται/Thyssagetae هستند (۲۱). این اطلاعات توسط پلینی تکرار شده است. بسیاری از محققان (با برخی مخالفان) Thyssagetae را فینی می‌دانند و آنها را در کامای میانی قرار می‌دهند.

همچنین پیشنهادهایی مطرح شده، مبنی بر اینکه Ἰύρκαι ممکن است نمایانگر گروه‌های اوگری باشد، یعنی تحریفی از Ugra، Yugra (۲۸) که این نیز به هیچ وجه ثابت نشده است، زیرا خاستگاه و ریشه شناسی Ugor نامشخص است. برخی معتقدند که Ugra, Yugra از کلمه ترکی Oğur (۲۹) (پایین دیه شود) از طریق اسلاوی شرقی مشتق شده است (حرف مصدر -j در اسلاوی شرقی Юrpa [Jugra] می‌تواند به این جهت اشاره کند، اما Jugra شکل توسعه‌یافته‌ی بعدی کلمه اسلاوی Ugor, Ugra است). شکل عربی-فارسی کلمه (Yugra >) Yûra تأیید می‌کند که چنین شکلی قبلاً در جغرافیای مسلمانان سده دهم شناخته و تأیید شده بود (۳۰). یک پیچیدگی در این مورد این است که Jugra = (Ἰύκραι) Ἰύρκαι در زمان‌های بسیار قدیم به میانجیگری اسلاوی نیاز داشته است. با این حال، در اسلاوی قدیمی به نظر می‌رسد که شکل اولیه Ǫgra بوده است، یعنی «مجارها»، که معمولاً از Ongur > Onoğur (ترکی: «ده اوغور») گرفته شده است. با تغییر شکل بعدی در اسلاوی شرقی/روس (تا اوایل سده دهم)، به sing تبدیل شد Ugrin Ugrin'c'، جمع آن Ugre (۳۱).

با این حال، اشتقاق سنتی Ongur «مجار» Onoğur > نیز مورد تردید قرار گرفته است. آرپاد بیرتا پیشنهاد کرده که ungar و مانند آن از ترکی خزری اونگار (به معنای «راست»، «بهترکردن چیزی، درست کردن»، «به‌سوی راست» (۳۲)) به معنای «جناح راست» گرفته شده، یعنی اتحادیه مجارها پیش از فتح، «جناح راست» (= جناح غربی) نیروهای نظامی خزر را تشکیل می‌داد (۳۳). اتحادیه مجارها پیش از فتح، برای مدتی در سده نهم با خزرها متحد نزدیک بود. هرگونه ارتباط بین lúρκαι’ و یوگرا یا تیرکا (Túρκαι*>) و تورک همچنان مشکل‌ساز است و به چیزی بیش از یک شباهت آوایی احتمالی نیاز دارد.

اگر «تیرکاها» در واقع تورک‌ها باشند، مهاجرت بزرگی از استپ‌های اوراسیای غربی به آسیای درونی لازم است تا آنها در سده ششم در مناطق مرزی چین ظاهر شوند. در این مورد، ما هیچ سابقه‌ای در سنت تاریخی چین و در سنت تورک نداریم. علاوه بر این، در حالی که هندو-اروپایی‌ها (هندو-ایرانی‌ها و توخاری‌ها) به وضوح به سمت شرق و به آسیای مرکزی نقل مکان کردند، حرکت گویشوران آلتایی آسیای درونی (که در میان آنها مردمان ترک‌زبان نیز قرار دارند) طبق سوابق تاریخی، از شرق به غرب بوده است.

منبع نخستین جابه‌جایی‌های مردمان ترک‌زبان به سمت غرب، ناآرامی‌های ناشی از ظهور و سقوط واحدهای سیاسی عشایری در آسیای درونی – در حاشیهٔ چین – بود. حضور مردمان ترک‌زبان در استپ‌های اوراسیای غربی، دست‌کم از اواسط سدهٔ پنجم میلادی (پایین دیده شود) – و چه بسا کمی پیش‌تر از آن – اشاره شده است. این مردمان از شرق آمده بودند و زیستگاه باستانی احتمالی آنان در منطقهٔ جنوب سیبری و مغولستان قرار داشت. در اینجا، مودون (حکومت: ۲۰۹-۱۷۴ پ م) چهرهٔ پویا با کشتن پدر به قدرت رسید، و چانیو (حاکم عالی) (۳۴) توسعه طلب شیونگنو، مردمان هونیو، قوشه/قوشی (۳۵)، دینگلین، گیکون (جیان‌کون و معادل قرغیز)، شین‌لی، لولان (۳۶)، ووسون (۳۷)، و هوجیه را زیر سلطه خود آورد. از این میان دینگلینگ، گیکون و شینلی ترک‌زبان محسوب می‌شوند (۳۸). لولان (۳۹) در سین‌کیانگ و ووسون هندو-اروپایی هستند.

وابستگی های قومی-زبانی شیونگنو همچنان مبهم است. آنها را ترک‌زبان (شاید برخی در «پیش-پروتو-بلغاری»، یعنی پیشا-اوگوری)، ایرانی یا پالئو-سیبری (به ویژه کیتیک، نظریه ای که لیگتی بیش از نیم سده پیش ارائه کرده بود) شناسایی کرده اند (۴۰).

رابطه شیونگنو (۴۱) با مردمانی که متعاقباً در شمال هند، سرزمین های مرزی ایران، استپ‌های اوراسیا مرکزی-غربی و اروپای شرقی و مرکزی با نام قومی «هون» یا گونه‌های ایرانی، هندی و یونانی-رومی آن ظاهر شدند، منابع بحث برانگیز بوده است. جدیدترین بررسی‌های انجام‌شده بر روی این شواهد، از وجود ارتباط میان شیونگ‌نوها و هون‌ها حکایت دارند (۴۲). آنچه می‌توان با اطمینان نسبی بیان کرد، این که چین عصر دودمان هان و متحدان استپ‌نشین آن، در سدهٔ نخست پیش از میلاد و سده‌های یکم و دوم میلادی، گروه‌هایی از شیونگ‌نوها را شکست دادند. هر یک از این شکست‌ها موجب شد تا گروه‌هایی از شیونگ‌نوها و برخی از مردمان زیر سلطهٔ آنان به سمت غرب مهاجرت کنند (۴۳)؛ الگویی در تاریخ مردمان ترک‌زبان که بعدها در طول سده‌های میانه نیز تکرار شد.

تعیین دقیق پیوندهای قومی-زبانیِ هون‌های اروپایی – که اغلب گفته می‌شود ترک بوده‌اند – همچنان با همان ابهاماتی روبروست که در مورد شیونگ‌نوها وجود دارد؛ مردمانی که به احتمال زیاد، بخشی از هون‌ها از میان آنان برخاسته‌اند (۴۴). نویسندگان یونانی و رومی نمی‌دانستند چگونه باید این گروه را تحلیل و طبقه‌بندی کنند؛ زیرا ظاهر و آداب و رسوم آنان با «بربرهایی» که پیش‌تر دیده بودند، تفاوت داشت. افزون بر این، پیوستن قبایل محلی (از جمله ایرانی، جرمنی، و شاید اسلاوی و دیگران) به اتحادیهٔ هون‌ها، شناخت دقیق ماهیت قومی آنان را دشوارتر کرد.
اگرچه برخی از نام‌های قبایل و اصطلاحاتِ مربوط به دوران هون‌های اروپایی را می‌توان به زبان‌های ترکی منتسب دانست (برای نمونه: آکاتزیری (۴۵))، اما تنها با ورود گروه‌هایی از ترک‌زبان اوگوری به استپ‌های پونتو-کاسپین (منطقهٔ میان دریای سیاه و دریای خزر) در دههٔ ۴۶۰ میلادی است – که در پی فشار مردمان آوار و سابیر گریخته بودند و از آنجا نیز سفیرانی به قسطنطنیه فرستادند (۴۶) – که شواهد متقنی از حضور مردمان ترک‌زبان در اختیار داریم. این‌ها همان مردمان اوگور، شارا-اوگور، اون‌اوگور، بلغار و دیگر گروه‌هایی هستند که به گونه‌ای از زبان‌های ترکی سخن می‌گفتند که با ترکی مشترک متفاوت است (۴۷). نتیجه‌گیری سینور مبنی بر اینکه این مردمان ترک‌زبان نخستین در استپ‌های اوراسیای غربی – که به زبانی از نوع «ترکیِ-r دار» (یعنی اوگوری) سخن می‌گفتند — نمی‌توانسته‌اند از «مغولستان دوردست، جایی که تورک‌ها به زبانی از نوع -z دار سخن می‌گفتند» آمده باشند (۴۸) نادرست است؛ زیرا واموازه‌های پرشمار کهن از زبان اوگوری در زبان‌های مغولی، گواه این مدعا هستند (۴۹).

واژه اوگور (Oğur)، بازتاب اوگوری اصطلاح معروف‌تر اوغوز (Oğuz) ترکی رایج است؛ در اصل برای «گروه‌های خویشاوند و مرتبط» (۵۰) بوده که بعد به یک نام قومی تبدیل شده است (مانند:

اوغوز، اوچ‌اوغوز [سه اوغوز]، سکیز-اوغوز [هشت اوغوز]، توقوز-اوغوز [نه اوغوز]). این موضوع در منابع چینی نیز بازتاب یافته است؛ طوری که آن‌ها نام قومی «توقوز-اوغوز» را به صورت جیو شینگ به معنای «نه نام خانوادگی/طایفه/مردم» ثبت کرده‌اند (۵۱).

آیا زبان‌های اوگوری و ترکی مشترک، دو شاخه موازی از ترکی باستان هستند؟ اگر هر دو از یک زبانِ پروتو-ترکی مشترک سرچشمه گرفته‌اند، کدام شاخه از «هنجار» اصلی فاصله گرفته است؟ آیا زبان اوگوری کهن‌تر است یا ترکی مشترک؟ آیا ممکن است زبان اوگوری/بلغاری نمایانگر شکلِ کهن‌تری از ترکی باستان باشد که پیش از وقوع یک‌سری تحولات آوایی (مانند تبدیل z به r، یا تحول lš یا lč به l) – احتمالاً در حدود سال‌های ۱۰۰ تا ۴۰۰ میلادی – از بدنه اصلی جدا شده باشد؟ آیا این، یک زبان جداگانه، موسوم به «پارا-ترکی» بود؟ این موارد همچنان محل بحث هستند (۵۲). به هر روی، زبانی از نوع اوگوری منبع کلیدی برای وام‌واژه‌های ترکی در زبان مغولی نخستین بوده است (برای نمونه، واژه مغولی ikere به معنای «دوقلوها» برگرفته از واژه اوگوری ikir [مجاری: iker]/ترکی مشترک: ikiz است)؛ تعاملی که احتمالاً از همان دوران شیونگ‌نو آغاز شده بود (۵۳). بی‌تردید، قبایلِ گویشور زبان‌های اوگوری پیش از سده پنجم در مناطق مرزی میان مغولستان و منچوری حضور داشته‌اند (۵۴)، و تفکیک میان شاخه اوگوری و شاخه ترکی مشترک نیز باید تا آن زمان رخ داده باشد. این همسانی‌ها شواهد بیشتری به دست می‌دهند که نشان می‌دهد جامعه نخستین ترک‌زبان، پیش از مهاجرت‌های گوناگون، در مناطق شرقی و در نزدیکی گویشوران زبان‌های مغولی ساکن بوده است.

این گروه‌های اوگوری، از زمره نخستین مردمان ترک‌زبانی هستند که در باره آن‌ها آگاهی‌هایی در دست داریم. هیچ‌یک از آنان از نام قومی «تورک» استفاده نکرده‌اند. خاستگاه زبان اوگوری به‌وضوح در شرق قرار دارد. در واقع، پریسکوس، مورخ بیزانسی (زاده حدود ۴۱۰ یا ۴۲۰ م؛ درگذشت: پس از ۴۷۲ م)، گزارش می‌دهد که مهاجرت قبایل اوگوری به استپ‌های پونتیک (شمال دریای سیاه) – جایی که آنان در حوزه دید قسطنطنیه قرار گرفتند – از آسیای درونی آغاز شده و در حدود ۴۵۰ م، زیر تأثیر فعالیت‌های توسعه‌طلبانه آوارها (Avars) به وقوع پیوسته است (۵۵). درست پیش از آن، به نظر می‌رسد که قبایل اوگوری در استپ‌های قزاقستان و سیبری غربی می‌زیسته‌اند؛ آنان از نواحی دورتر در شرق – شاید در اواخر دوران شیونگ‌نو – به این مناطق آمده بودند. احتمال دارد که آنان در همان زمان نیز با مردمان اوگری در تماس بوده باشند (۵۶).

به نظر می‌رسد در دوران مهاجرت‌ها، گروه‌های اوگوری بخشی از یک کنفدراسیون بزرگ‌تر، سست‌پیوند و هنوز به‌درستی تعریف‌نشده از قبایل کوچ‌نشین بوده‌اند که به شکل قوسی در سراسر اوراسیا – از جنوب سیبری و شمال مغولستان تا استپ‌های اوراسیای غربی – گسترده بود؛ این همان گروهی است که در منابع چینی با نام تیله (Tiele) (۵۷) شناخته می‌شود. در نویسه‌گردانی چینی ممکن است واژه «آلتایی» برای «ارابه» (تیگریک (۵۸)) – همان مسکن‌های قابل‌حملی که پیوندی تنگاتنگ با کوچ‌نشینان دارند – پنهان شده باشد (۵۹). به نظر می‌رسد تیله نامی متأخرتر (یا گونه‌ای دیگری) برای نام قومی «دینگ‌لینگ» باشد؛ نامی که با مردمان ترک‌زبان نخستین پیوند دارد (۶۰). دینگ‌لینگ/تیله در سده دوم پیش از میلاد در منطقه‌ای واقع در شمال قلمرو شیونگ‌نو – شامل شمال مغولستان و ناحیه رود ایرتیش – پدیدار شدند و قلمروشان تا دریاچه بایکال و میانه رود ینی‌سئی امتداد داشت (۶۱). اتحادیه تیله شامل گروه‌هایی با زبان‌های مغولی و هم ترکی بود. آنان به زور وارد اتحادیه شیونگ‌نو شدند، اما همواره به عنوان تابعین سرکش باقی ماندند. پس از ۳۵۰ میلادی، آنان بخش عمده‌ای از استپ‌های قزاقستان را در اختیار گرفتند و جایگزین کوچ‌نشینان ایرانی شدند؛ و چنان‌که دیدیم، پس از ۴۶۰، شاخه‌هایی از آنان – یعنی همان گروه‌های اوگوری – در استپ‌های پیرامون دریای سیاه مستقر شدند (۶۲). پیش از آنکه تیله جذب امپراتوری تورک شوند، چندین واحد سیاسی مستقل را تشکیل داده بودند. هنگامی که اویغورهای برخاسته از تیله در ۷۴۴ به قدرت رسیدند و تشکیل کاغانات دادند، در کتیبه‌ی مربوط به فرمانروای خود، بوگو کاغان (۷۵۹-۷۷۹)، به‌صراحت به وجود دو پادشاهی اویغوری پیشین اشاره کردند. بدین‌سان، آنان برای خود دودمان سلطنتی و ممتازی ادعا کردند که قدمت آن به پیش از تورک‌ها می‌رسد (۶۳).

من از تیله و شاخه‌های گوناگون آن یاد می‌کنم، زیرا آنان به بخشی مهمی – هرچند اغلب سرکش – از دولت اولیه‌ی تورک بدل شدند. این موضوع همچنین تصویری از پراکندگی برخی از مردمان ترک‌زبان در دوران پیش از تأسیس دولتی به دست می‌دهد که قرار بود بیشتر – اگر نگوییم تمام – مردمان ترک‌زبان را متحد سازد.

سرزمین باستانی ترک‌زبانان

به نظر می‌رسد زبان‌های ترکی امروزی از زبان مشترکی سرچشمه گرفته‌اند که تا دوران سده‌های میانه و اوایل عصر جدید، درجه بالایی از قابلیت درک متقابل را حفظ کرده بود (زبان چوواشی، با ریشه‌های اوگوری خود، و زبان یاکوتی که برای مدت طولانی در انزوا بوده، تاریخی متفاوت‌تر و

متمایزتر دارند) (۶۴). از این رو، اصطخری (نویسنده‌ای اواسط سده دهم که اثری جغرافیایی تألیف کرده است) گزارش می‌دهد که «ترک‌ها، همهٔ آنان – چون تغزغز (توقوز اوغوز)، خرخیز (قرغیز)، کیماک، غُز (اوغوز) و خرلوخ (قارلوق) – دارای یک زبان (مشترک) هستند و یکدیگر را می‌فهمند» (۶۵). محمود کاشغری (حدود ۱۰۷۷ م) در کتاب «دیوان لغات‌الترک»، تنها به تفاوت‌های گویشی و منطقه‌ای (و هم گروه‌هایی که در حال ترک‌زبان شدن بودند) اشاره می‌کند (۶۶). در معنایی وسیع‌تر، زبان‌های ترکی بخشی از خانواده زبان آلتایی محسوب می‌شوند که شامل زبان‌های مغولی و مانچو-تونگوزی نیز هست و احتمالاً پیوندهایی با زبان‌های کوریایی و جاپانی دارد. هرگونه پژوهشی پیرامون «سرزمین نخستین» ترک‌زبانان، باید این نکته را در نظر گیرد. نظریه آلتایی خالی از اشکال نیست. اینکه آیا این خویشاوندی مبتنی بر پیوندهای ژنتیکی است یا نتیجه‌ی روابط دیرینه شامل وام‌گیری و تعامل (همگرایی یا پدیده‌های منطقه‌ای)، همچنان پرسش مهم و موضوعی است که به شدت مورد بحث قرار دارد (۶۷). برخی زبان‌شناسان بر این باورند که زبان‌های آلتایی ممکن است بخشی از یک خانواده زبانی بسیار بزرگ‌تر (مانند «اورال-آلتایی»، «نوستراتی» یا «اوراسیایی») باشند. برخی دیگر، این پیوندها را ناشی از همگرایی می‌دانند؛ یعنی محصول دوره‌های طولانی تعاملات شدید و وام‌گیری‌های زبانی (۶۸). گروهی دیگر وجود چیزی به نام خانواده زبانی «آلتایی» – به صورت یکپارچه یا هر شکل دیگر – را رد می‌کنند (۶۹). کسانی که مفهوم «خانواده زبانی آلتایی» را می‌پذیرند، دشواری‌های «فرضیه آلتایی» را ناشی از دو عامل می‌دانند: نخست، فروپاشی زودهنگام زبان «پروتو-آلتایی» (در اواخر هزاره ششم پیش از میلاد) و دوم، این واقعیت که قدیم‌ترین آثار مکتوبِ زبان‌های آلتایی (یعنی زبان ترکی کتیبه‌های اورخون) نسبتاً متأخر هستند و قدمت آن‌ها تنها به اوایل سده هشتم میلادی می‌رسد (۷۰). ماهیت روابط میان این زبان‌ها هرچه باشد، روشن است که آن‌ها از همان دوران‌های نخستین با یکدیگر در تماس بوده‌اند؛ و این نکته سرنخ مهمی در باره خاستگاه مردمان ترک‌زبان به شمار می‌رود. چون به نظر می‌رسد که خاستگاه اولیه این زبان‌ها – به جز زبان ترکی – منطقه منچوری بوده است (۷۱)، می‌توان نتیجه گرفت که مردمان ترک‌زبان نخستین نیز به احتمال زیاد در نزدیکی همان منطقه می‌زیسته‌اند. واموازه‌های ترکی کهن در زبان‌های مغولی – که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد – نشانه‌هایی به دست می‌دهند که این نقاط هم‌جوار در کجا واقع بوده‌اند.

داده‌های واژگانی زبان ترکی، شواهدی در باره عوارض جغرافیایی، پوشش گیاهی و جانوری آن سرزمین فراهم می‌آورند و سرنخ‌هایی پیرامون موقعیت «سرزمین نخستین» مردمان ترک‌زبان به دست می‌دهند (۷۲). این سرزمین در اقلیم سرد و شمالی واقع شده بود که در معرض برف، تگرگ، یخ، مه و باران قرار داشت؛ اقلیمی که در آن وقوع «گردبادهای» برف (یا شن) نیز پدیده‌ای ناشناخته نبود.

در آنجا «توفان‌های برف» (۷۳) و دیگر اشکال آب‌وهوای بسیار سخت و نامساعد رخ می‌داد. این سرزمین شامل کوه‌ها (۷۴)، صخره‌های عظیم یا توده‌های سنگی، پرتگاه‌ها، جنگل‌ها و بیشه‌زارهای انبوه (۷۵) و هم درخت‌زارها یا بوته‌زارهای (۷۶) در پیرامون دره‌های دارای آب جاری، تنگه‌ها، زمین‌های هموار، دشت‌ها یا استپ‌ها بود؛ در برخی نقاط شن‌زار، در نقاطی دیگر باتلاق یا شوره‌زار به چشم می‌خورد و رودها و دریاچه‌ها در آن جریان داشتند. وجود پهنه‌های آبی بزرگ نیز ناشناخته نبود (مانند دریا/بحیره و اقیانوس) (۷۷). این منطقه سرشار از «جانوران شکار» (حیوانات وحشی) بود (۷۸)؛ از جمله: تخم ماهی، گوزن نر (۷۹)، گوزن ماده (۸۰)، غزال، نوعی آنتلوپ، گورخر، گراز (۸۱)، قوچ کوهی، سنجاب، خرگوش، سمور (۸۲)، سگ آبی، روباه، و هم جانوران درنده‌ای چون شیر، ببر/پلنگ (۸۳). واژگان گسترده‌ای برای حیوانات اهلی وجود دارد که پیوند تنگاتنگ با اقتصاد مبتنی بر دامداری کوچ‌نشینان در میان ترکان-نخستین دارد: اسب‌ها (و هم اسب نر، مادیان، مادیان جوان، مادیان نازا، کره‌اسب تا دو سالگی وغیره)، گاوها، گاوهای ماده (گاو شیری)، گاوهای نر (۸۴)، قوچ‌ها و گوسفندان (بره)، شترها (شتر نر، شتر ماده)، الاغ‌ها، خوک‌ها، سگ‌ها (سگ ماده، سگ شکاری گرگ‌گیر») و گربه‌ها. همچنین واژگان پرشماری برای انواع شاهین‌ها وجود دارد که برخی از آن‌ها احتمالاً توسط انسان‌ها برای شکار آموزش داده می‌شدند؛ علاوه بر این، نام‌هایی برای پرندگان دیگر (مانند عقاب طلایی)، خزندگان، ماهی‌ها و حشرات نیز دیده می‌شود. همچنین واژگان غنی برای درختان سپیدار، سپیدار سفید، بلوط (۸۵)، توس/غان، کاج، سدر، زبان‌گنجشک (۸۶) و هم درختان میوه‌دار و گیاهان دیگر؛ برای نمونه، درخت گیلاس و غلات (ارزن، ارزن درشت‌دانه، گند، جو (۸۷) وغیره) وجود دارد که گویای آشنایی با کشاورزی است (چون زمین شخم‌زده، خیش چوبی، داس وغیره). به احتمال بسیار زیاد، دامداری کوچ‌نشینانه در دل جوامع کشاورزی تکامل یافته است که در آن‌ها پرورش دام به فعالیت اقتصادی غالب تبدیل شده بود. بر این اساس و سایر جنبه‌های زندگی روزمره که در این واژگان باستانی (و گاهی بازسازی‌شده) بازتاب یافته‌اند، این استدلال مطرح شده که سرزمین مردمان پروتو-ترکی در منطقه جنوبی تایگا-استپ در ناحیه سایان-آلتای قرار داشته است (۸۸). در پژوهش دیگری که به عنوان اثر پایانی در این مجموعه مطالعات تطبیقی زبان‌های ترکی تدوین شده، نویسندگان با تکیه بر نام‌های بازسازی‌شده‌ی درختان، به این نتیجه رسیده‌اند که جامعه‌ی ترک‌زبان نخستین، احتمالاً در مقطعی در منطقه اوردوس نیز سکونت داشته است (۸۹). طوری که خواهیم دید، این‌ها دقیقاً همان مناطقی هستند که ظهور مردمی با نام قومی «تورک» در آن‌ها رخ داده است. برخی دیگر از پژوهشگران، سرزمین‌هایی را پیشنهاد کرده‌اند که در غرب تا دریای خزر و در شرق تا منطقه ماورای بایکال امتداد می‌یابد (۹۰). با وجود پذیرش منطقه سایان-آلتای به عنوان «سرزمین اصلی» مردمان ترک‌زبان، برخی محققان تلاش کرده‌اند حضور گروه‌های ترک‌زبان را در

بین‌النهرین باستان مطرح کنند و زبان‌های ترکی را با زبان‌های سومری، هوری، اتروسکی و سکایی مرتبط سازند (به مطالب بالا مراجعه کنید). اگرچه این پیوندهای اخیر همچنان بسیار بحث‌برانگیز و مورد تردید هستند، اما می‌توان با اطمینان نسبی گفت که مردمان پروتو-ترک با زبان‌های اورالی (۹۱)، هندو-اروپایی (۹۲) و برخی زبان‌های سیبری کهن ینیسی، مانند کیتی)، در تماس بوده‌اند (۹۳). مردمان هندو-اروپاییِ‌انی چون سکایی-ایرانی در مغولستان و جنوب سیبری همسایگان (و احتمالاً پیشینیان) آنان محسوب می‌شدند (۹۴) (و شاید حضورشان تا بخش‌هایی از غرب سیبری نیز امتداد داشته است). در ترکستان شرقی (سین‌کیانگ)، ترک‌های اولیه هم با مردمان ایران شرقی و هم با مردمان توخاری‌زبان در تعامل بودند. گروه دوم شامل زبان‌های هندو-اروپایی خویشاوندی بودند که در هزاره اول پیش از میلاد، از مناطق غربیِ قلمرو زبان‌های هندو-اروپایی به منطقه سین‌کیانگ در شمال غربیِ چین امروزی مهاجرت کردند. این زبان‌ها تا سده هشتم میلادی همچنان مورد تکلم و کتابت بودند. پس از آن، جمعیت باستانیِ این منطقه که بعدها ترکستان شرقی و امروز سین‌کیانگ نامیده می‌شود، عمدتاً ترک‌زبان شدند (۹۵).

این پیوندها، از نوع ژنتیکی یا منطقه‌ای، به‌وضوح مراحل اولیه‌ی تاریخ مردمان ترک‌زبان – نه لزوماً کهن‌ترین مراحل آن – را در آسیای درونی و به‌احتمال‌زیاد در بخش‌های شرقی این منطقه جای می‌دهند. به نظر می‌رسد زبان‌های مغولی، مانچو-تونگوزی، کوریایی وجاپانی از منطقه‌ی منچوری جنوبی و نواحی مجاور آن سرچشمه گرفته باشند؛ درحالی‌که خاستگاه اولیه‌ی زبان‌های ترکی احتمالاً در جنوب و شرق مغولستان بوده است (۹۶)، که این امر موجب تماس‌هایی با مردمان ساکن در مناطق مرزی غرب منچوری نیز می‌شده است (۹۷). طوری که پیش‌تر اشاره شد، مناطق مرزی میان مغولستان و منچوری، صرف‌نظر از دیدگاه فردی نسبت به نظریه‌ی آلتایی، احتمالاً کانون‌های اولیه‌ی تماس میان زبان‌های ترکی و سایر زبان‌های آلتایی بوده‌اند. بااین‌حال، روشن نیست که آیا مردمان ترک بومی این منطقه بوده‌اند یا خیر. شاید آن‌ها از نواحی شمالی‌تر (منطقه‌ی فرا-بایکال در جنوب سیبری) یا از غرب – جایی که با مردمان هندو-اروپایی و اورالی در تماس بودند – به مناطق مرزی مغولستان و منچوری گسترش یافته باشند؟ البته، عکس این حالت نیز ممکن است صادق باشد. این‌ها مسائلی هستند که نیازمند بررسی و شفاف‌سازی بیشترند. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد این است که گویشوران باستانی زبان‌های ترکی در ارتباط نزدیک با سایر مردمان آلتایی (به‌ویژه گویشوران زبان‌های مغولی) بوده‌اند و این تعاملات در منطقه‌ی مغولستان-منچوری رخ داده است.

بازسازی‌های دیگری نیز وجود دارند که در جزئیات، اندکی با یکدیگر تفاوت دارند. برای نمونه، سرگئی کلیاشتورنی کهن‌ترین قبایل «آلتایی» را در «قلمرویی وسیعی» جای می‌دهد که پهنه‌ی جنوبی سیبری را در بر می‌گیرد؛ منطقه‌ای میان رود ینی‌سئی و اقیانوس آرام که شامل مغولستان، منچوری و استان‌های امروزی در شمال چین می‌شود (۹۸). در این بازسازی، گروه‌های نیا-ترکی-مغولی و نیا-مانچو-تونگوزی در طول هزاره‌ی دوم و اوایل هزاره‌ی اول پیش از میلاد پدیدار شدند. سپس در هزاره‌ی اول پیش از میلاد، جوامع زبانی «نیا-ترکی» و «نیا-مغولی» به‌طور کامل از یکدیگر متمایز گشتند؛ بدین‌گونه که زبان‌های ترکی در مرکز و شرق مغولستان (از دریاچه بایکال تا منطقه‌ی اوردوس) و زبان‌های مغولی در شمال منچوری و شرق مغولستان مستقر شدند. مناطق واقع در غربِ آن‌ها توسط مردمان هندو-اروپایی، یعنی ایرانیان، اشغال شده بود که با آنان در تماس مستقیم بودند (۹۹).

بازسازی‌های گوناگون، که عمدتاً بر شواهد زبانی استوارند، کم‌وبیش بر این نکته توافق دارند که جامعه زبانی نخستین مردمان ترک‌زبان، احتمالاً در منطقه‌ای می‌زیسته که در غرب و شمال‌غرب آن با مردمان هندو-اروپایی، اورالی و ینیسی، و در شرق آن با مردمان مغولی در تماس بوده است. چنان‌که مطرح شده، این منطقه به احتمال زیاد در ناحیه جنگل-استپ در جنوب سیبری، پیرامون کوه‌های آلتای و امتداد آن به سوی مغولستان قرار داشته است؛ جایی که آنان ممکن است عناصری از فرهنگ اسب‌سواری و کوچ‌نشینی دام‌پرورانه را نیز از هندو-اروپاییان وام گرفته باشند (۱۰۰). کوچ‌نشینیِ دام‌پرورانه که «تحول ثانویه در میان کشاورزان ساکن در مناطق بوم‌شناختی حاشیه‌ای» بوده است (۱۰۱)، پیوند تنگاتنگی با اهلی‌سازی اسب دارد؛ رویدادی که زمانی پس از ۴۸۰۰ پیش از میلاد در استپ‌های پونتو-کاسپین رخ داد (۱۰۲). این ناحیه، هسته اصلی «سرزمین مادری» مردمان هندو-اروپایی بود که در غرب کوه‌های اورال قرار داشت و تا استپ‌های جنوب روسیه و اوکراین در غرب، و تا قفقاز در جنوب امتداد می‌یافت (۱۰۳). متعاقباً، نوآوری‌های نظامی نظیر سواره‌نظام سنگین‌اسلحه، ممکن است از طریق هندو-اروپاییان (ایرانیان شرقی یا یوژي/یوئه‌ژی‌ها) به شیونگ‌نوهای مغولستان (و از آنجا به مردمان ترک‌زبان) منتقل شده باشد (۱۰۴). در اینجا می‌توان اشاره کرد که مردمان هندو-اروپایی نه تنها در مغولستان (که به احتمال زیاد می‌توان آن‌ها را با دست‌کم بخشی از جمعیت‌های باستانیِ اروپایی-مانند در غرب و شمال‌غرب مغولستان یکی دانست (۱۰۵)) و در مرکز آلتای (۱۰۶) حضور داشتند، بلکه تا پیش از ظهور شیونگ‌نوها، عنصر غالب در بخش بزرگی از ترکستان غربی (ایرانی (۱۰۷)) و ترکستان شرقی (ایرانی و توخاری) بودند و بدین ترتیب، در مناطق مرزی چین نیز حضور داشتند (۱۰۸). بعید نیست که مردمان ترک‌زبان نخستین را بتوان با جمعیت‌های مغول-مانند یکی دانست؛ جمعیتی که فرآیند آمیزش آن با مردمان سکایی-ایرانی در غرب و شمال‌غرب

مغولستان آغاز شده بود. آمیختگیِ انواع قومی-جسمانی از هزاران سال پیش ویژگی معمول این منطقه بوده است (۱۰۹). با این حال، در کل، وضعیت باستان‌شناختی در برخی مناطقی که اخیراً مورد مطالعه قرار گرفته‌اند – چون آلتای شرقی – به‌هیچ‌وجه روشن نیست. گسست قابل‌توجهی میان یافته‌های مربوط به سکاها و شیونگ‌نوها (از سده دوم پیش از میلاد تا سده دوم میلادی) به چشم می‌خورد. ظاهراً پس از فروپاشیِ شیونگ‌نوها، مهاجرت‌های گسترده‌ای از نقاط نامشخص در آسیای درونی به این منطقه صورت گرفته است. به نظر می‌رسد تنوع جمعیتی چشمگیری وجود داشته که منجر به شکل‌گیریِ گروه‌هایی «منزوی-کوچک» شده است. افزون بر این، جدیدترین پژوهش‌ها نشان می‌دهند که تعیین قدمت برخی از این مجموعه‌های باستانی، و هم تطبیق شواهد باستان‌شناختی با منابع مکتوب، دشوار است (۱۱۰). یکی از نتایج احتمالیِ این مطالعات، این دیدگاه است که هم‌زمان با کشمکش‌های بزرگ – که طی آن‌ها قدرت از شیونگ‌نوها به شیان‌بی‌ها، سپس به روران‌ها و سرانجام به تورک‌های خاندان آشینا منتقل شد – گروه‌های کوچکی از مهاجران آسیای درونی به مناطق صعب‌العبور در ارتفاعات آلتای (گورنی آلتای) راه یافتند (۱۱۱). خلاصه، وضعیت قومی به‌هیچ‌وجه روشن نیست. همزیستی ترک-ایرانی که از ویژگی‌های بسیاری از دولت‌های ترک‌زبان متأخر است، شاید ریشه در همین‌جا، یعنی در سپیده‌دم تاریخ ترک‌زبان‌ها داشته باشد.

وقتی مائودون (۲۰۹–۱۷۴ پ م)، فرمانروای شیونگ‌نو، به مناطق شمالی – احتمالاً جنوب سیبری – یورش برد و قبایل متعددی را که بیشترشان ترک‌زبان محسوب می‌شوند (به‌ویژه قبایل دینگ‌لینگ، گیکون و شین‌لی) (۱۱۲)، زیر سلطه آورد، نامی از «تورک» به میان نیامده است. پس تورک‌ها چه کسانی بودند و چرا در میان این مردمان اثری از آن‌ها نمی‌یابیم؟

در سنت تورک که در کتیبه‌های اورخون ثبت شده، به چگونگی تأسیس امپراتوری تورک اشاره شده، اما در باره خاستگاه آن‌ها سخنی نرفته است: «آنگاه که آسمان آبی در بالا و زمین قهوه‌ای در پایین آفریده شدند، میان آن دو، نوع بشر پدید آمد. نیاکان من [این سخن کول‌تگین در اوایل سده هشتم میلادی است]، یعنی بومین کاغان و ایشتمی کاغان، (به‌عنوان کاغان) بر مردمان/بشریت فرمان راندند. آنان با تکیه بر مسند کاغانی، نظام سیاسی و قوانین ملت/مردم تورک را در دست گرفتند و آن را سامان بخشیدند (۱۱۳).

در تواریخ رسمیِ دودمان‌های چینی – شامل «ژو-شو» (حدود ۶۲۹ م)، «سوئی-شو» (حدود ۶۲۹–۶۳۶ م) و «بِی-شی» (حدود ۶۵۹ م) که همه اسناد هم‌عصر نخستین امپراتوری تورک (۵۵۲–۶۳۰

در شرق، و تا ۶۵۹ در غرب) هستند – روایت‌هایی در باره خاستگاه قومی تورک‌ها آمده است؛ که احتمالاً از خودِ تورک‌ها یا مردمان نزدیک به آنان گرفته شده‌اند (۱۱۴). بر اساس این متون، تورک‌ها و باید تأکید کرد که در اینجا منظور تنها خود مردم تورک است – نه دیگر گروه‌های ترک‌زبان – «شاخه‌ای مستقل» از شیونگ‌نوها که نام خانوادگی آشینا داشتند و پیش‌تر در کرانهٔ راستِ «دریای غربی» می‌زیستند. مورد اخیر می‌تواند به هر چیزی اشاره داشته باشد؛ از دریای مدیترانه، خزر/کسپین یا آرال تا پهنه‌های آبی بسیار کوچک‌تر در ترکستان شرقی، مغولستان یا گانسو (۱۱۵). این گروهِ نیاکانی در کل توسط یک دولت همسایه نابود شد. پسری که به‌شدت آسیب دیده و بدنش مثله شده بود، به درون باتلاقی افکنده شد؛ اما به لطف مراقبت‌های دلسوزانه‌ی یک ماده‌گرگ (که در افسانه‌های پیدایش مردمان اوراسیایی – که دامنه‌شان تا غرب، یعنی روم نیز می‌رسد – چهره‌ای رایج به‌عنوان مادر نخستین است) زنده ماند. بعدها، آن پسر با همان ماده‌گرگ جفت‌گیری کرد. هنگامی که دشمنانش دریافتند او هنوز زنده است، در صدد کشتنش برآمدند؛ از این رو، ماده‌گرگ به کوهی در شمال یا شمال‌غرب گائوچانگ (قوچو در ترکستان شرقی) گریخت. او در آنجا، درون غاری، ده پسر به دنیا آورد که یکی از آن‌ها نام خانوادگی «آشینا» (۱۱۶) را برگزید. او رهبر آنان شد و برای نشان دادن اصالت خود، سر گرگی را بر روی پرچم خویش قرار داد. شمار آنان با ازدواج با زنان بومی افزایش یافت و پس از گذشت چندین نسل، از غار بیرون آمدند و حاکمیت روران را پذیرفتند؛ و برای آنها به کار آهنگری یا فلزکاری پرداختند. در این دوران، آن‌ها در دامنه‌های «جین‌شان» یا «کوه طلایی»، یعنی کوه‌های آلتای، ساکن بودند.

روایت دیگری در کتاب «ژو شو»، سرزمین اصلی آنان را در «سوئو» (به بازسازی چینی میانه و متأخر، ساک)، در شمال قلمرو شیونگ‌نو قرار می‌دهد (۱۱۷). در اینجا، خانواده‌ی بزرگ آنان که متشکل از ۱۷ (یا ۷۰) برادر بودند، توسط فردی به نام آبانگ‌بو (۱۱۸) رهبری می‌شد. همه آن‌ها «کم‌هوش» بودند، به‌جز یی‌ژینی‌شیدو (۱۱۹) که از مادر گرگ زاده شده بود، بر باران و باد قدرت‌های فوق‌طبیعی داشت و از چنان هوش و ذکاوتی برخوردار بود که توانست سرزمین‌هایش را نجات دهد. او با دختران روح تابستان و زمستان ازدواج کرد. یکی از همسران او، چهار پسر برای او به دنیا آورد که یکی از آن‌ها چی‌گو (معادل قرغیز) (۱۲۰) بود. پسر دیگر که فرزند ارشد بود، نودولوشی نام داشت؛ کسی که بعدها آتش را کشف کرد یا ساخت، گروهی قبیله‌ای را که از نیای مشترک‌شان (آبانگ‌بو) برخاسته بودند، نجات داد و نام «تورک» به آن‌ها داده شد. او ده همسر داشت و پسران‌شان نام مادر خود را بر خود نهادند. کوچک‌ترین پسرش از یک کنیز زاده شد و نام مادرش، یعنی آشینا را داشت. پس از مرگ نودولوشی، این پسر در یک مسابقه پرش پیروز و به عنوان رهبر برگزیده شد و

لقب آشیان شاد را دریافت کرد. نوه‌ی او بومین بود، نخستین کاغان تورک که شخصیت تاریخی محسوب می‌شود. این روایت‌ها با یکدیگر بسیار متفاوت‌اند. در داستان گرگ، خاندان آشینا جایگاه برتر و محوری دارند؛ اما در روایت دوم، آن‌ها (که از یک کنیز زاده شده‌اند!) تنها در مراحل پایانی ظاهر می‌شوند و به واسطه‌ی مهارت‌های ویژه‌ی خود به رهبری می‌رسند.

علاوه بر این‌ها و یک داستان دیگر (که اهمیت کمتری دارد)، کتاب «سوئی‌شو» پیش از نقل نسخه‌ی خود از داستان گرگ، روایت تاریخی و سنتی‌تر ارائه می‌دهد. در این روایت، تورک‌ها برخاسته از «بربرهای مختلط هو» در منطقه پینگ‌لیانگ (در گانسو) معرفی می‌شوند؛ منطقه‌ای پرآشوب که شاهد ظهور و سقوط پی‌درپی سلسله‌هایی با خاستگاه شیونگ‌نو، شیان‌بی و چینی بود که دولت‌شهرهایی کوتاه‌مدت پدید آوردند. تورک‌ها نام خانوادگی آشینا داشتند. هنگامی که امپراتور دودمان تابغاچ/توبا/وِی شمالی به نام تای‌وو-دی (حکومت: ۴۲۴–۴۵۲)، به دولت لیانگ شمالی در گانسو در ۴۳۹ پایان داد (۱۲۱)، آشینا با حدود ۵۰۰ خانوار به روران گریخت. آنان در آنجا، در منطقهٔ آلتای (جین‌شان)، ساکن شدند و «طی نسل‌های متمادی به ساخت ابزارهای آهنی پرداختند» (۱۲۲).

اینکه آشینا-تورک‌ها چه زمانی یا چگونه به گانسو آمدند، نامشخص است. کلیاشتورنی معتقد است که ورود آن‌ها پس از ۲۶۵ رخ داده است؛ دوره‌ای که با مهاجرت‌های گسترده‌ی مردمان شیونگ‌نو و قبایل دیگر از جنوب سیبری و مناطق مجاور همراه بود، مهاجرت‌هایی که پس از فروپاشی نظام سیاسی شیونگ‌نو در ۲۲۰ آغاز شده بود. این مردمان وارد شمال چین شدند و متعاقباً سلسله‌های حاکمی در آنجا بنیان نهادند که پیوسته با یکدیگر در جنگ بودند. این دوران بی‌ثباتی که با ظهور تابغاچ/توبا/وِی (۳۸۶–۵۳۲) نیز شناخته می‌شوند، به پایان رسید؛ آنان تا ۴۳۹، منطقه را زیر کنترل خود درآوردند (۱۲۳). در طول مهاجرت‌ها و اقامت در سرزمین‌هایی که دارای جمعیت‌های هندو-اروپایی (ایرانی و توخاری) بودند، بی‌تردید عناصر ایرانی و/یا توخاری به آشینا پیوستند (۱۲۴) و بدین‌سان آنان به همان «هو آمیخته» تبدیل شدند که در کتاب «سوئی‌شو» از آن یاد شده است. سپس آشینا-تورک به همراه بازماندگان حاکمان لیانگِ شمالی به گائوچانگ (سین‌کیانگ) رفتند و در آنجا، حدود ۴۶۰، زیر سلطه روران‌ها قرار گرفتند. پس از آن، روران‌ها آنان را به منطقه آلتای جنوبی منتقل کردند (۱۲۵).

اگرچه در یکی از روایت‌های اساطیری، نام آشینا برگرفته از تورک دانسته شده است، اما گزارش تاریخیِ صریح‌تر کتاب «سوئی‌شو» که احتمالاً مبتنی بر اطلاعات گردآوری‌شده توسط چینی‌هاست، آشینا را به عنوان یک «نام خانوادگی» (یا نام طایفه حاکم) در میان تورک‌ها معرفی می‌کند که از

گروهی از «بربرهای آمیخته هو» برخاسته‌اند. کلیاشتورنی بر این باور است که آشینا تنها پس از استقرار در منطقه آلتای، نام تورک را بر خود نهادند (۱۲۶). واژه «هو» در چین (۱۲۷)، عنوانی با کاربردهای گوناگون بود؛ در دوران پیش از سلسله هان (پیش از ۲۰۶ پ م) به معنای «کوچ‌نشینان» به کار می‌رفت و در عصر سلسله هان (۲۰۶ پ م - ۲۲۱ م) معمولاً با شیونگ‌نو مرتبط دانسته می‌شد (۱۲۸). تا اواخر سده ششم میلادی، یعنی دوران تورک، این واژه برای اشاره به ایرانیان آسیای مرکزی، به‌ویژه سغدیان نیز به کار می‌رفت (۱۲۹).

ارتباط با مناطق ترکستان شرقی و گانسو – نواحی دارای جمعیت‌های ایرانی شرقی و توخاری – حائز اهمیت است. مهارت‌های تورک-آشینا در فلزکاری نیز شایان توجه است. اگرچه فلزکاری در استپ‌ها شناخته‌شده بود، اما ممکن است تورک-آشینا برخی مهارت‌های خاص (شاید در ساخت سلاح) را در محیط یکجانشین آموخته باشند. در اینجا می‌توان به قرغیز اشاره کرد که اقتصادی آمیخته از کشاورزی و دامداری داشتند؛ در کتاب «تونگ‌دیان» از چاقوها و شمشیرهای آنان یاد شده که آن‌ها را از موادی می‌ساختند که «هرگاه آسمان آهن می‌بارید» (یعنی شهاب‌سنگ‌ها) گرد می‌آوردند (۱۳۰). بررسی تسلیحات تورک‌ها – که عامل تعیین‌کننده در پیروزی‌های نظامی آنان بر روران، تیله و دیگران بود – نشان‌دهنده‌ی وجود «سلاح‌های پیشرفته برای نبرد تن‌به‌تن و تجهیزات محافظتی» است که آنان با خود از ترکستان شرقی آورده بودند (۱۳۱). پیوند آشینا با فرهنگ‌های ترکستان شرقی، بی‌تردید از اهمیت بسزایی برخوردار است.

نام آشینا همچنین در کتیبه بوگوت (۵۸۲ م) – کهن‌ترین کتیبه شناخته‌شده از امپراتوری تورک – به چشم می‌خورد؛ کتیبه‌ای که به زبان سغدی نوشته شده است. در این متن به عبارت tr’wkt ’’šyn’s (یعنی Turkit/Turukit/Trukit Ašinas) اشاره شده، هرچند این خوانش خالی از اشکال نیست (۱۳۲). اگر خوانشِ Turkit و موارد مشابه آن صحیح باشد، به نظر می‌رسد که هر دو واژه شکل جمع دارند. در زبان سغدی، واژه‌های جمع می‌توانند به پسوند t- ختم شوند، اما وجود پسوند جمع s- نه در این زبان و نه در زبان سکایی ختنی شناخته‌شده نیست (۱۳۳). این پسوند در زبان توخاری دیده می‌شود (۱۳۴)، هرچند در اینجا چنین ترکیبی دورگه بعید به نظر می‌رسد (باآنکه غیرممکن نیست). همچنین ممکن است پسوندهای جمع s- و t- ریشه‌ای آلتایی داشته باشند. این موارد در زبان مغولی رایج‌اند، اما در ترکی باستان نادراند و تنها در عناوین با ریشه خارجی (مانند išbara/ıšvara، جمع: išbaras برگرفته از واژه سانسکریت īśvara به معنای «سرور، شاهزاده»؛ و هم tegin، tegit، tarqan، tarqat (۱۳۵)) و شاید در برخی نام‌های قومی (مانند Türges/Türgeš و Tölis) دیده

می‌شوند (۱۳۶). در اینجا، این موارد می‌توانند بازمانده‌هایی از عناوین و نام‌های قومی رایج نزد روران باشند؛ البته به شرطی که بتوان اثبات کرد روران واقعاً به زبانی از خانواده نیا-مغولی سخن می‌گفتند. با این حال، خوانش واژه tr’wkt در کتیبه بوگوت به صورت Turkit، Turukit یا Trukit، به‌هیچ‌وجه قطعی نیست (۱۳۷). در متون سغدی، واژه twrk نیز به چشم می‌خورد. با توجه به سیاق متن و نقش‌برجسته بر روی سنگ که گرگی را در حال پناه دادن به پسری نشان می‌دهد، محتمل است که نام‌های تورک و آشینا به نحوی در اینجا بازتاب یافته باشند. همراهی این دو نام ممکن است نشان‌دهنده وجود دو موجود متمایز باشد که اکنون یکجا شده‌اند.

سرگئی کلیشتورنی، با تکیه بر نظریه‌ای که نخستین بار توسط هاوسیگ و بیلی مطرح شد (۱۳۸)، پیشنهاد می‌کند که واژه چینی آشینا برگردانی واژه ختنی-ساکایی âṣṣeina/âššena به معنای «آبی» است (مقایسه کنید Puštun، یزغلامی šin به معنای «آبی»، ایرانی باستان axšaina، فارسی باستان axšainnaka، اوستایی axšaêna، فارسی میانه axšên به معنای «آبی، آبی تیره»، سغدی ’γs’n’k، ’γs’ynh، ’γs’yn’y، axsênê، axsên و əxsen به معنای «سبز، مایل به سبز» (۱۳۹))؛ یا شاید هم برگرفته از واژه توخاری âśna به معنای «آبی» باشد (۱۴۰). این موضوع به‌خوبی با اصطلاح کوک تورک (Kök Türk)، به معنای «تورک آبی» که در کتیبه‌های کول‌تگین و بیلگه کاغان آمده است، همخوانی دارد (۱۴۱). هر دو ریشه‌شناسی، ما را به جهان ایرانی شرقی-توخاری در منطقه ترکستان شرقی رهنمون می‌شوند. علاوه بر این، عبارت «کوک تورک» فقط یک بار ذکر شده است (دو کتیبه تکرار می‌شوند) و در متن داستان پیدایش چگونگی تأسیس دولت تورک آمده است. پیش از این، کوک تورک‌ها به عنوان «ایدی اوقسیز» به معنای «بدون ارباب و سازمان» توصیف می‌شدند (۱۴۲). نام آشینا در هیچ جایی کتیبه‌های ترکی ذکر نشده است. از این رو، به نظر می‌رسد که کوک ترجمه ترکی آشینا در کتیبه‌های ذکر شده باشد. علاوه بر این، به جای ترجمه آن به عنوان کوک تورک‌ها، شاید این دو هنوز در واقع از هم جدا باشند، کوک‌ها و تورک‌ها، که با تأسیس دولت یکجا شده‌اند.

اصطلاح قومی تورک – توركوت/توركیت ممکن است ارتباطات زبانی مشابه داشته باشد. «سویشو» به ما می‌گوید که نام تورک در زبان آنها به معنای «کلاه‌ایمنی» است و از این واقعیت ناشی می‌شود که جین‌شان (کوه‌های آلتای) که تورک‌ها را در آستانه امپراتوری‌شان در آنجا می‌یابیم، «شبیه کلاه‌ایمنی» است. مردم کلاه‌ایمنی را «توجوئه» می‌نامند، بنابراین خود را با این نام می‌نامند» (۱۴۳). این یک ریشه‌شناسی عامیانه است و هیچ شکل ترکی تأیید شده از کلمه تورک به معنای «کلاه‌ایمنی»

وجود ندارد. رونا-تاس با استناد به واژه tturakä در زبان ختنی-سکایی (به معنای سرپوش)، به احتمال وجود پیوندی با زبان‌های ایرانی شرقی اشاره کرده است (۱۴۴). اگرچه گذار معنایی از «سرپوش» به «کلاه‌ایمنی» چندان دور از ذهن نیست، اما این نظریه در حال حاضر تنها در حد یک گمانه‌زنی باقی می‌ماند. بیلی نیز ریشه‌شناسی ایرانی برای این واژه پیشنهاد کرده است (که البته با تردید بیشتری همراه است) و آن را به واژه tûra به معنای «نیرومند» مرتبط می‌داند (۱۴۵). در نهایت، نمی‌توان ریشه‌شناسی ترکی از واژه «تورک» به معنای «کسی که در اوج جوانی، نیرومند و مقتدر است» را نیز نادیده گرفت؛ هرچند که در مورد معانی «نیرومند» و «مقتدر» برای این واژه، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد (۱۴۶).

صرف‌نظر از اینکه چگونه می‌توان برای این نام‌ها ریشه‌شناسی قائل شد یا آن‌ها را با یکدیگر مرتبط دانست، دشوار می‌توان از این نتیجه‌گیری اجتناب کرد که تورک-آشینا پیوندهای محکمی با منطقه ترکستان شرقیِ ایرانی-توخاری داشته‌اند – و شاید حتی خاستگاه اصلی آن‌ها نیز همین منطقه بوده باشد که در آن، ایرانی‌ها، چینی‌ها، کوچ‌نشینان شمالی (مانند شیونگ‌نو) و جوامع هندی برای سده‌ها با یکدیگر در تماس بوده و در هم آمیخته‌اند (۱۴۷). تورک‌ها – یا دست‌کم آشینا – به جنوب سیبری و شمال مغولستان مهاجرت کردند؛ منطقه‌ای که به نظر می‌رسد بیشترین تمرکز مردمان ترک‌زبان در آنجا بوده است. بومین (درگذشت: ۵۵۲) که بنیان‌گذار این دولت بود، و برادرش ایشتمی (۵۵۲–۵۷۵) که با عنوان ییغو کاغان بر بخش غربی قلمرو حکومت می‌کرد، نام‌هایی ترکی ندارند. برخی بر این باورند که این نام‌ها در واقع نام‌هایی تابویی (ممنوعه) بوده‌اند که نام‌های اصلی و مقدس ترکی آنان را پنهان کرده‌اند (۱۴۸). با این حال، شواهد مشابهی از وجود چنین رسمی در میان جانشینان آن‌ها در دست نداریم. همچنین، ارائه ریشه‌ای ایرانی برای نام بومین – برگرفته از واژه bûmî (۱۴۹) (از ریشه آریایی bhûmî) به معنای «زمین» که در سغدی به صورت bwmh یا bwm به معنای «زمین/جهان» آمده است (۱۵۰)، نیز دور از ذهن نیست. در میان جانشینان آن‌ها، به نام‌هایی برمی‌خوریم، نظیر: موقان/موغان/مهان/موهان (۵۵۳–۵۷۲)، تاسپار(یا به احتمال زیاد، تاتپار -۵۷۲ ۵۸۱) و نیوار/نابار/نوار (۵۸۱-۵۸۷). هیچ‌یک از این نام‌ها ترکی نیستند (۱۵۱) و تا امروز نیز ریشه‌شناسی نشده‌اند.

خلاصه، خاستگاه‌های تورک پیچیده و متعدد است و به احتمال زیاد شامل گروه‌های قابل‌توجهی از غیرترکان نیز بوده است. در واقع، خاندان حاکم بر آن‌ها، یعنی آشینا، از نظر نام‌شناختی به‌هیچ‌وجه ویژگی‌های ترکی ندارند. آیا آن‌ها در اصل به زبان ترکی سخن می‌گفتند؟ در اینجا بی‌درنگ مورد

روس‌ها به ذهن می‌آید؛ موضوعی که در باره آن آثار فراوانی نوشته شده که اغلب رنگ‌وبوی ملی‌گرایانه دارند (۱۵۲). نسل‌های نخستین حاکمان روسِ کی‌یف – شامل آسکولد، دیر، روریک، اولیگ و ایگور – همه نام‌هایی داشتند که نشان‌دهنده خاستگاه غیراسلاوی (اسکاندیناویایی) آن‌ها بود. تا نسل سوم، یعنی دوران سواتوسلاو (درگذشت: ۹۷۲)، آن‌ها همه دست‌کم دوزبانه بودند و نام‌هایی اسلاوی داشتند؛ امری که بازتاب‌دهنده محیط قومی-زبانی غالب (از نظر جمعیتی) بود که در آن به سر می‌بردند. خویشاوندان آن‌ها، یعنی نورمان‌های فرانسه و انگلستان نیز دست‌خوش دگرگونی‌های زبانی و فرهنگی مشابهی شدند.

امپراتوری‌ها و قبایل

همسایگان امپراتوری مناطق قبایلی، اغلب نقش‌آفرینان فعال در شکل‌گیری مردمان این نواحی بودند. برای تورک‌ها، این همسایه چین بود؛ به‌ویژه دودمان توبا/تابغاچ یا ویِ شمالی (۳۸۶-۵۳۴) که در آستانه ظهور آنها بر شمال چین فرمان می‌راندند. دودمان وی که خود خاستگاه آلتایی (به احتمال زیاد شیان‌بی) داشتند، گهگاهی در تقابل با روران قرار می‌گرفتند. بدین‌سان، نخستین برخورد تورک با همسایه امپراتوری‌شان، یعنی چین، از صافی فرهنگی مردمی گذشت که تا حدی چینی‌شده بودند، اما همچنان عناصری – هرچند کم‌رنگ – از پیشینه فرهنگی آلتایی و استپی مشترک با آنها را در خود داشتند. دودمان‌های سوئی (۵۸۱-۶۱۸) و تانگ (۶۱۸-۹۰۷) نیز که پس از دودمان وی به قدرت رسیدند، ریشه در جهان سرحد پیچیدهٔ شیان‌بی و چینی-شیان‌بی داشتند (۱۵۳). به‌ویژه دودمان تانگ از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پیوندی عمیقی با آسیای مرکزی داشت.

تورک-آشینا در مقطع سرنوشت‌سازی از سده ششم میلادی پا به عرصه تاریخ گذاشتند. در آن زمان، حکومت توبا/تابغاچ فروپاشیده و به دو بخش تقسیم شده بود: ویِ شرقی (۵۳۴–۵۵۰) و ویِ غربی (۵۳۵–۵۵۷). دیری نپایید که سلسله قی (۵۵۰–۵۷۷) جایگزین ویِ شرقی، و سلسله ژو شمالی (۵۵۷–۵۸۱) جایگزین ویِ غربی شد؛ سلسله‌هایی که پایه‌های قدرت‌شان بسیار سست و متزلزل بودند. این تحولات بحرانی درست هم‌زمان با گذار تورک-آشینا به سوی تشکیل یک نظام سیاسی قدرتمند – یا به عبارتی، یک دولت نوپا – رخ داد و در واقع، با این فرایند پیوند تنگاتنگ داشت. هم‌زمان با تجزیه حکومت وی، آوار/روران نیز که زیر فرمانروایی آناگوی کاغان (۵۲۰–۵۵۲) بودند، به دلیل تشدید اختلافات داخلی، به‌شدت آسیب‌پذیر شده بودند. هم حکومت وی و هم آوار، برای تحکیم قدرت شکننده خود به دنبال متحدان می‌گشتند. هنگامی که ویِ شرقی با آناگوی پیمان اتحاد بست، رقبای آن‌ها، یعنی

وِیِ غربی، در ۵۴۵، راه را برای برقراری ارتباط با بومین – فرمانروای تورک-آشینا – هموار دیدند؛ بومین که در آن زمان، به عنوان دست‌نشانده‌ی آوار، هر روز از وضعیت ناراضی‌تر می‌شد. بومین از اوایل دهه ۵۴۰، مناطق مرزی چین را زیر نظر گرفته و فعالانه در پی یافتن راهی برای دسترسی مستقیم به چین بود. در ۵۴۶، تورک‌ها که شاید با بهره‌برداری از این شرایط در پی تقویت توان نظامی خود بودند، به آوارها در دفع حمله تیله یاری رساندند. به هر روی، تیله رقبای بالقوه‌ای محسوب می‌شدند. پیش‌تر، حکومت وی عناصری از این مردم (موسوم به گائوجو) و هم مردمان دیگری (مانند ووسون) را به شورش واداشته بود. زمانی که بومین در ازای خدماتش، درخواست کرد تا یکی از دختران خاندان سلطنتی آوار به همسری او درآید، با پاسخی متکبرانه و رد درخواست مواجه شد. بنا بر روایت کتاب «ژو شو»، آناگوی در پاسخ گفته بود: «تو برده‌ی آهنگر منی؛ چگونه جرأت می‌کنی چنین سخنی بر زبان بیاوری» (۱۵۴)؟ در پی این ماجرا، بومین به سوی وِیِ غربی روی آورد؛ حکومتی که برای پذیرش و همکاری با او آماده بود. عروسی از خاندان سلطنتی طبق روال فرستاده شد و بومین در ۵۵۲ بی‌درنگ علیه آوار/روران‌ها شورید. آوارها درهم کوبیده شدند و آناگویی دست به خودکشی زد. شماری از آوارهای بازمانده به قلمرو قِیِ شمالی گریختند، اما این حکومت در ۵۵۳ آنان را «به شمال» بازگرداند. درگیری‌های داخلی میان روران‌ها ادامه یافت و تورک‌ها بار دیگر به آنان حمله کردند. روران‌ها باز هم به قلمرو قِیِ شمالی پناه بردند؛ این بار، قِیِ شمالی آنان را زیر کنترل خود درآورد، اسکان داد، برایشان آذوقه فراهم کرد و تورک‌هایی را که در تعقیب‌شان بودند، عقب راند. مشکلات همچنان ادامه داشت و در سال‌های ۵۵۴ و ۵۵۵، آوارها که از سوی قِیِ شمالی زیر فشار بودند، از سوی تورک‌ها نیز متحمل ضربات سختی شدند. آنان به قلمرو وِیِ غربی گریختند. تورک‌ها بارها از وِیِ غربی خواستند که این «پناهندگان» را از میان بردارند. حدود ۳۰۰۰ تن از روران‌ها به فرستادگان تورک تحویل داده شد و گردن زده شدند. وِیِ غربی، روران‌های باقی‌مانده را که همه خردسال بودند (احتمالاً فرزندان همراهان آخرین اعضای خاندان سلطنتی روران)، به عنوان برده نزد خود نگه داشت (۱۵۵). بدین ترتیب، روران/آوارها در منطقه استپ‌های شرقی، به عنوان یک نیروی مؤثر، از صحنه حذف شدند. در این حال، ایشتمی، برادر بومین و ملقب به سیر یبغو کاغان، قدرت تورک را تا استپ‌های پونتیک (شمال دریای سیاه) گسترش داد و تا ۵۶۸، اگر نگوییم پیش از آن، با قسطنطنیه ارتباط برقرار کرد (۱۵۶).

در میان پیچ و خم‌های سیاست‌های چین، دودمان‌های شمالی این کشور آشکارا همان بازی بسیار آشنای «به جان هم اندازی بربرها» در مقابل یکدیگر را پیش می‌بردند. آن‌ها جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و گاهی به روران‌ها و گاهی به تورک‌ها لطف یا کمکی می رساندند. در این میان، آن‌ها عامل شتاب‌دهنده

برای شکل‌گیری دولت تورک فراهم کردند. آیا دولت تورک در مسیر تکوین بود؟ آیا این امر حاصل نیروهای درونی و بحران‌های داخلی بود که دی کوسمو (۱۵۷) آن‌ها را محرک اصلی شکل‌گیری دولت در استپ‌های آسیای درونی می‌داند؟ یا شاید مداخلهٔ چین، همان جرقهٔ بیرونی ضروری بود که تورک‌ها را به سوی تشکیل دولت سوق داد؟ آیا چین بر این باور بود که می‌تواند روران/آوارها را با حکومت دیگری که شاید مطیع‌تر و کم‌قدرت‌تر باشد، جاگزین کند؟ حکومت‌های چینی (یا چینی‌شده) که در اینجا با آن‌ها سروکار داریم، آن‌قدر دوام نیاوردند که دریابیم هدف دقیق‌شان چه بوده است؛ جز اینکه می‌خواستند عشایر شمالی را در وضعیت متزلزل و بی‌ثبات نگه دارند. اهداف وی شرقی و جانشینان فوری آن‌ها هرچه بود، اقدامات‌شان تورک‌ها را در مسیر تشکیل دولت قرار داد. حاکمان شمال چین چنان ضعیف بودند که نمی‌توانستند راهکاری را تحمیل کنند که کاملاً باب میل و رضایت‌شان باشد.

واحدهای سیاسی عشایری معمولاً در واکنش به محرک‌هایی که از جانب جهان امپراتوری و یکجانشین می‌رسید، به دولت تبدیل می‌شدند (۱۵۸). از این منظر، چین دست‌کم نقش قابله را در تولد دولت تورک ایفا کرد. ظهورِ امپراتوریِ مغول نیز نمونه‌ای مشابه و جالب‌توجه است. در آن ماجرا، دودمان جین/جورچن که از نظر سیاسی ضعیف بودند، با تلاش برای دست‌کاری‌های جزئی در امور مغول‌ها و سایر قبایل (به‌طور مستقیم یا از طریقِ عوامل خود، یعنی تاتارها)، زنجیره‌ای از رویدادها را کلید زدند که در نهایت به ظهور چنگیز خان انجامید.

تورک‌ها به‌سرعت دولتی با تنوع قومی تشکیل دادند، که امری رایج در قلمروهای استپی بود. در کتاب «تونگ‌دیان» آمده است که موقان، پسر و جانشین بومین، «در غرب، روران (آوارها) و هپتالیان (ییدا) را شکست داد (۱۵۹). در شرق، به قیتان یورش برد. او به شمال رفت و قی‌گو (قرغیزها) را مطیع ساخت. تمام سرزمین‌های فراتر از مرزهای چین، از ترس، سر تسلیم در برابر او فرود آوردند». قلمرو او از لیائو-های در شرق تا بی-های (دریاچه بایکال) در شمال و دریای غربی (شی-های) در غرب گسترده بود (۱۶۰). در این زمان، هم دودمان ژو شمالی و هم دودمان قی شمالی به دنبال برقراری پیوندهای زناشویی با او بودند (۱۶۱). تورک‌ها کنفدراسیون تیله را زیر سلطه خود درآوردند؛ اتحادیه‌ای که شامل بسیاری از قبایل اوگوری در استپ‌های اوراسیای غربی، و هم قبایل باییرقو، ایدیز، تاردوش، تولیش و کنفدراسیون قدرتمند توقوز اوغوز در شرق می‌شد. گروه اخیر شامل مردمانی، هم اویغورها که خود اتحادیه‌ای قبیله‌ای و بزرگ متشکل از ترک‌زبانان بودند، و هم باسمیل‌ها بود؛ مردمی که احتمالاً به زبانی از شاخه اوگوری سخن می‌گفتند و بعدها زیر رهبری شاخه‌ای از آشینا قرار گرفتند (۱۶۲). تاتار، قیتان و تاتابی (قای یا شی در منابع چینی) که مردمان مغول‌زبان بودند، و احتمالاً

قوریقان (که آن‌ها نیز بخشی از تیله‌ها محسوب می‌شدند)، همه تسلیم شدند. از جمله گروه‌های ترک‌زبانی که زیر سلطه درآمدند می‌توان به اوغوز، قارلوق و قرغیز اشاره کرد که در این میان، قرغیز دارای کاغان (عنوان امپراتوری) ویژه خود بودند. خاندان حاکم بر قارلوق نیز که رهبرشان عنوان «ایل‌تیبیر» elteber (حاکم تابع) را داشت، ظاهراً زیر رهبری خاندانی با تبار آشینا قرار گرفته بود (۱۶۳). سیرها نیز که احتمالاً در شمال غرب قلمرو اصلی تورک‌ها ساکن بودند و با آنان اتحاد نزدیک داشتند، یکی دیگر از اتحادیه‌های قبیله‌ای (یا زیرمجموعه اتحادیه‌ای) قدرتمند به شمار می‌رفتند. کلیاشتورنی براساس شواهد غیرمستقیم، کوشیده است آن‌ها را با اتحادیهٔ بعدی قپچاق یکی بداند (۱۶۴). به‌جز اشاره‌ای بسیار ناقص و تردیدبرانگیزی در کتیبه‌های اولیهٔ اویغوری (مویون‌چور/شاین اوسو؛ که در جدیدترین خوانش، بازسازی واژهٔ «قپچاق» به‌کلی حذف شده است) (۱۶۵)، نام قپچاق در هیچ‌یک از کتیبه‌های رونی تورک یا اویغور دیده نمی‌شود. همین نکته در مورد کیمک‌ها نیز صدق می‌کند؛ اتحادیه‌ای قبیله‌ای که قپچاق‌ها بعدها از دل آن سر برآوردند و به‌عنوان گروهی مستقل وارد صحنهٔ تاریخ شدند.

در میان رعایای تورک، مردمان آز، چیک و ایزگیل نیز حضور داشتند که ممکن است ایرانی‌زبان، اورالی‌زبان یا متعلق به قومیت دیگری بوده باشند؛ همچنین سغدی‌های ایرانی‌زبان نیز در قلمرو تورک نقش تجاری و فرهنگی مهمی ایفا می‌کردند. سغدی‌ها در اینجا نقشی را بر عهده داشتند که پیش‌تر در ارتباط با مردمان کوچ‌نشین تثبیت شده بود؛ نقشی که تا اعماق سده‌های میانه نیز تداوم یافت (۱۶۶). کاغان‌های تورک بخش عمده‌ای از وقت خود را صرفِ زیرکنترل نگه داشتن این تودهٔ قبیله‌ای چندزبانه، چندقومی و سیال می‌کردند؛ واقعیتی که کتیبه‌های اورخون به‌خوبی و با شیوایی تمام بر آن گواهی می‌دهند.

تجربهٔ تورک، از بسیاری جهات (به‌جز از نظر مقیاس فیزیکی)، تفاوت چندانی با فرایند شکل‌گیری مردمان و دولت‌ها در سایر نقاط اوراسیا نداشت. در اروپا نیز شاهد امپراتوری بزرگ و یکجانشینِ روم (و بعدها بیزانس) هستیم که چون چین، می‌کوشید تا انبوه مردمان پیرامون خود را درک و مدیریت کند (۱۶۷). هم در شرق و هم در غرب، «مردمانِ» قبیله‌ای توسط قدرت‌های امپراتوری شکل می‌گرفتند؛ یا شاید دقیق‌تر بتوان گفت که گروه‌های قومیِ دارای ظرفیت ادغام در واحدهای بزرگ‌تر و منظم‌تر، از سوی قدرت‌های بزرگ تشویق می‌شدند تا چنین کنند. این قدرت‌های بزرگ، بنا به صلاحدید خود، مزایا و اعتبار کلانی را در اختیار سرکردگان مردمان به‌اصطلاح «بربر» قرار می‌دادند (یا از آن‌ها دریغ می‌کردند)؛ مزایایی که از طریق فراهم شدن دسترسی این سرکردگان به جامعهٔ امپراتوری

و کالاهای آن حاصل می‌شد. با شیوه امتیاز دادن به او، با قرار دادن او به عنوان رئیس قبیله‌ای که با او سر و کار خواهند داشت، امپراتوری‌های بزرگ به او کمک کردند تا بر سایر قبایل خویشاوند مسلط شود و پیروانی را از خارج از حلقه نزدیک خود جذب کند (۱۶۸). برایان فرگوسن اظهار داشته که «قبایل می‌توانند بدون دولت‌ها تکامل یابند، اما دولت‌ها باعث می‌شوند بسیاری از قبایل و بیشتر قبایل نامگذاری‌شده در سوابق قوم‌نگاری زیر طلسم دولت‌ها وجود داشته باشند» (۱۶۹). این بخش اساسی قوم‌زایی در مناطق مرزی یا قبیله‌ای دولت‌های بزرگ است. در اینجا، دولت‌های بزرگ می‌توانند فراتر از شکل‌دهی قبایل باشند. آنها می‌توانند قومیت‌های جدیدی را از گروه‌هایی که یا به تجاوز آنها واکنش نشان می‌دهند یا مستقیماً توسط آنها دستکاری می‌شوند، شکل دهند (۱۷۰). به عنوان نمونه، شیونگنو در پاسخ به گسترش چین به یک حکومت قدرتمند استپی تبدیل شد، طوری که نیکولا دی کازمو اخیراً نشان داده است (۱۷۱). حداقل، از دیدگاه امپراتوری، تعامل با تنها یک حاکم «بربر» آسان‌تر از انبوهی از رؤسا بود.

مطالعات اخیر نشان داده که نام‌های قومی که با مردمانی به نام «فرانک‌ها»، «لومباردها» (۱۷۲)، «گوت‌ها» و دیگران مرتبط شده‌اند، ظاهراً از نخبگان جنگجوی آنها گرفته شده‌اند. دسته‌های جنگی، به رهبری روسای پویا و کاریزماتیک (که برخی از آنها «پادشاهان» یک گروه خاص بودند)، انواع گروه‌های ناهمگون را زیر سلطه خود درآوردند. دومی، ایدئولوژی روسای کاریزماتیک و نام گروه حاکم را به عنوان نامگذاری سیاسی پذیرفت. اسطوره‌های تبار (منشأ) خلق یا بازآفرینی می‌شدند؛ با وجود این تنوع – یا شاید دقیقاً به دلیل همین تنوع – ادعاهایی مبنی بر پاکی خون یا نسب، به‌ویژه در مورد خاندان‌های حاکم، مطرح می‌شد. این ادعاها گاهی در منابع ما بازتاب یافته‌اند و بی‌تردید در جهان قبیله‌ای نیز بازتاب و تأثیر داشته‌اند (۱۷۳). این بازسازی البته منتقدانی هم دارد (۱۷۴). با این حال، شباهت‌های بسیاری با وضعیت تورک‌ها وجود دارد؛ تنوع روایت‌های مربوط به خاستگاه تورک، بی‌شک بازتاب‌دهنده‌ی ریشه‌های ناهمگون آنان است (۱۷۵).

این الگو که در اروپا به‌خوبی شناخته‌شده است، در جهان استپ‌ها نیز دیده می‌شود؛ جایی که تبارنامه‌های قبیله‌ای به شیوه‌ای مشابه، دست‌مایه‌ی اهداف سیاسی قرار می‌گرفتند. در منطقه‌ی غربی، اسطوره‌های تبار/خاستگاه – یا دست‌کم آن روایت‌هایی که به دست ما رسیده است – از الگوهای سنت‌های یونانی-رومی بی‌تأثیر نبوده‌اند. در اینجا نوع تعامل دوسویه برقرار بود: رومیان/بیزانسی‌ها که می‌کوشیدند این مجموعه‌ی گیج‌کننده از «بربرها»ی مسلح و بالقوه خطرناک را درک کنند، آنان را بر اساس الگوهایی که در سنت‌های قوم‌نگارانه‌ی خودشان شناخته‌شده بود، طبقه‌بندی می‌کردند. بیزانسی‌ها اغلب از همان

نام‌های کهن (که دیگر منسوخ شده بودند) استفاده می‌کردند؛ نام‌هایی برگرفته از هرودوت و دیگر نویسندگان کلاسیک که با قوم‌نگاری‌های جهان باستان همخوانی داشت (۱۷۶). نخبگان قبایل نیز که همواره نگران حفظ دسترسی خود به جهان روم بودند، آمادگی داشتند تا تصویر و هویت خود را به‌گونه‌ای تغییر دهند که با پیش‌فرض‌های رومیان در باره‌ی اینکه یک «مردم» باید چگونه باشد، سازگار درآید. این صافی‌های فرهنگی، همگام با سواد (به زبان لاتین)، به مورخان «بربر» نیز منتقل شد؛ کسانی که گذشته‌ی خود – واقعی یا ساختگی – را با استفاده از شیوه‌ها، واژگان و مقولاتی تفسیر می‌کردند که برای جهان ادبی یونانی-رومی قابل‌فهم باشد.

در غرب، کنفدراسیون فرانک‌ها در سده سوم میلادی و در تعامل قابل‌توجه با امپراتوری روم شکل گرفت (۱۷۷)؛ فرآیندی که دیوید میلر آن را «قوم‌زایی مرزی/سرحدی» نامیده است (۱۷۸). درست مانند شیونگ‌نو در آسیای درونی، گروه‌هایی که بعدها به فرانک‌ها بدل شدند، در واکنش به حضور نظامی قدرتمند امپراتوری پدید آمدند که به مرزهایشان رسیده بود (۱۷۹). به تعبیری، پیدایش فرانک‌ها را می‌توان نمونه‌ای دیگر از دستکاری رومی دانست؛ با این تفاوت که در اینجا، به‌جای جاده‌ها و آب‌راه‌ها، زیرساخت‌های سیاسی و قومی ایجاد شدند، هرچند شاید همیشه چنین قصدی در کار نبوده باشد. در استپ‌های اوراسیای غربی، نمونه‌ای از این دست، چیرنی کلوبوسی است؛ ترکیبی از قبایل استپ‌نشین – شامل بازماندگانی که به تسخیر قپچاق‌ها درنیامده بودند – که وارد دولت روس شدند و به عنوان مرزبان خدمت می‌کردند (۱۸۰). این مرحله‌ای اولیه از فرآیند قوم‌زایی بود. اجزای تشکیل‌دهنده‌ی گوناگون این مجموعه – مانند برندیچی، کایپیچی (قای-اوپا) و هم برخی گروه‌های پیچینیگ و اوغوزهای غربی – که توسط دولت روس سازمان‌دهی سیاسی شده بودند، می‌توانستند به‌مرور زمان به مردم متمایز تبدیل شوند؛ اما این روند با یورش‌های مغول ناتمام ماند.

حتی پس از تثبیت یک نام قومی، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن ممکن بود به‌مرور زمان تغییر کنند. این‌ها واحدهای سیاسی بسیار سیال و پویا بودند. چنان‌که پاتریک گیری خاطرنشان کرده است، فرانک‌های سده چهارم با فرانک‌های سده ششم تفاوت داشتند. او می‌گوید: «نام‌ها منابعی تجدیدپذیر بودند. آن‌ها این ظرفیت را داشتند که مردم را به تداوم امور متقاعد سازند، حتی اگر در واقعیت زندگی، گسستی بنیادین حاکم بود» (۱۸۱). ادوارد جیمز نیز در پژوهش خود در باره فرانک‌ها می‌نویسد: «نام‌های قومی صرفاً برچسب هستند. ممکن است بر مردمی اطلاق شوند که خودشان آن نام را برای خود به کار نمی‌برند؛ یا ممکن است گروه‌هایی از مردم را گرد هم آورند که خودشان هرگز تصور نمی‌کردند

عضوی از یک گروه واحد باشند» (۱۸۲). در جهان استپ‌ها نیز نمونه‌هایی از این پدیده به چشم می‌خورد.

آنچه ارتباط مستقیم‌تری با موضوع بحث ما دارد، اقدامات تانگ تایزونگ (۶۲۷-۶۴۹) در قبال تورک‌های شرقی است. دودمان تانگ نقش کلیدی در فروپاشی کاغانات‌های تورک شرقی و غربی ایفا کرد (البته تسلط کامل بر آن‌ها در دوران سلطنت پسرش، گائوزونگ (۶۴۹-۶۸۳)، محقق شد). بنا بر روایات، پس از فروپاشی نخستین کاغانات تورک در شرق در ۶۳۰، تانگ تایزونگ به درخواست کوچ‌نشینانی که اکنون زیر کنترل او درآمده بودند، عنوان «کاغان آسمانی» را برای خود برگزید. او اعلام کرد که تنها اوست که به «بربرها» (مردمان غیرچینی) «عشق می‌ورزد» و در نتیجه، آنان نیز «چون پدری یا مادری» از او پیروی می‌کنند (۱۸۳). در باره اهداف او – و جانشینانش که همچنان از این عنوان استفاده می‌کردند – بحث‌های بسیاری صورت گرفته است. به هر روی، این ادعایی بسیار شگفت‌انگیز از سوی تانگ بود؛ ادعایی که با تمایلِ ظاهری کوچ‌نشینان شمالی به پذیرش آن، حتی شگفت‌انگیزتر نیز جلوه می‌کرد (۱۸۴). پس از آنکه تانگ در ۶۳۰ زمینه‌ساز سقوط نخستین امپراتوری تورک در شرق شد، کوشید تا با انتقال تورک‌ها به جنوب رودخانه زرد، آنان را در فرهنگ چینی ادغام (همگون‌سازی) کند. به خاندان حاکم، اشراف بلندپایه و سران قبایل، عناوین چینی اعطا شد؛ آنان به خدمت دولت تانگ درآمدند و در پایتخت اسکان داده شدند. اما چون این سیاست همگون‌سازی – دست‌کم در مورد توده‌ی افراد قبایل – ناکام ماند، تانگ تای‌زونگ آنان را در مناطق مرزی اسکان داد تا به عنوان بخشی از نیروی تأمین امنیت مرزها در برابر سایر مردمان کوچ‌نشین عمل کنند. تورک‌ها به‌زودی زیر فشار شدید شوئین‌تو (که شاید بتوان آن‌ها را همان سیر تاردوش دانست) قرار گرفتند؛ اتحادیه‌ای که پیش‌تر تابع تورک‌ها بود. تایزونگ در ۶۴۴ آن‌ها را به قلمروهایی در داخل و یا در امتداد مرزهای چین منتقل کرد (منابع موجود برای ترسیم دقیق الگوی این جابه‌جایی کافی نیستند). این اقدام به حفظ تورک‌ها به‌عنوان یک گروه سیاسی و قومی متمایز کمک کرد و آن‌ها را همچنان به نیرویی کارآمد برای یاری‌رسانی به دفاع از مرزهای چین بدل ساخت. البته مقاومتی نیز در کار بود؛ در ۶۳۹، یکی از رهبران تورک علیه تایزونگ دست به اقدام خصمانه زد. این رویداد باعث شد تایزونگ سیاست خود را تغییر دهد و تورک‌ها را به شمال رود زرد منتقل کند تا در آنجا، زیر رهبری فردی از خاندان آشینا و در مقام یک «دولت دست‌نشانده»، به حفاظت از مرزها بپردازند. این تدبیر همچنین با هدف مقابله با شوئین‌تو (سیر تاردوش) اتخاذ شده بود. تایزونگ به سران شوئین‌تو صراحتاً اعلام کرد که اگر به ترک‌ها حمله کنند، او به یاری آنها خواهد شتافت؛ و در ۶۴۱ نیز همین کار را کرد. او با ایجاد تفرقه و رویارویی میان جناح‌های مختلف، در ۶۴۰ درخواست یی‌نان – کاغان سیر

تاردوش – مبنی بر ازدواج با یکی از زنان خاندان تانگ را رد کرد، به این امید که از ادعای او برای کسب جایگاه کاغان بکاهد. با این حال، فشار شوئین‌تو بر تورک‌ها ادامه یافت و در ۶۴۴، به تورک‌ها دوباره اجازه داده شد تا به درون مرزهای چین، در منطقه اوردوس، بازگردند. پس از مرگ یی‌نان در ۶۴۵، قدرت سیر تاردوش به‌سرعت رو به زوال نهاد (۶۴۶)؛ زیرا هم‌زمان با مشکلات داخلی، با دشمنان خارجی در پهنه استپ – یعنی اویغورها – نیز دست‌به‌گریبان بودند. خلاصه، تایزونگ عامدانه تورک‌های شرقی را حفظ کرد؛ بدین‌گونه که در مواقع ضروری به یاری‌شان می‌شتافت، حاکمان آن‌ها را تعیین می‌کرد و بقای آن‌ها را به‌عنوان یک گروه قومی-سیاسی در راستای منافع سیاست‌های چین تضمین می‌نمود. هدف آن بود که تورک‌ها بتوانند همچنان به‌عنوان مدافعان مرزهای سلسله تانگ به نقش‌آفرینی خود ادامه دهند. شوئین‌تو نیز که تضعیف شده بود، سرانجام زیر سلطه تانگ درآمد. چنین مداخلات – و در صورت امکان، مدیریت دقیق و جزئیِ امور مردمان ساکن در مناطق قبیله‌نشین – رویه‌ای معمول در آن دوران بود. بدین‌سان، تا ۶۵۹، قدرت دودمان تانگ به قلمرو تورک‌های غربی نیز گسترش یافت (۱۸۵).

اگر مداخله تانگ نبود، تورک‌های شرقی به‌کلی از میان می‌رفتند. هدف تایزونگ که البته برای فرمانروایی در مناطق قبیله‌نشین امری معمول بود، حفظ نوعی تعادل و برهم‌زدن توازن آن دسته از مردمان کوچ‌نشین بود که می‌توانستند دردسرساز شوند. ناگفته پیداست که او نمی‌توانست پیامدهای نهایی این سیاست را پیش‌بینی کند. یک نسل بعد، تورک‌های شرقی دوباره جان گرفتند و «امپراتوری دوم تورک» (۶۸۲–۷۴۲) را بنیان نهادند. این اقدام تا حدودی واکنشی بود به این هراس واقعی که مبادا آن‌ها در میان مردمان از ریشه کنده شده‌ای که در مرزهای چین خدمت می‌کردند، به‌کلی محو و ناپدید شوند؛ به‌ویژه آنکه رهبران‌شان نیز به کارگزاران دودمان تانگ بدل شده بودند. سان‌پینگ-چین اخیراً مطرح کرده است که شورش تورک بیش از آنکه یک جنبش آزادی‌بخش ملی باشد، «پیامد بیگانگی فزاینده‌ای بود که یک شریک (فرودست) در یک پروژه مشترکِ "ساربو-ترکو-چینی" احساس می‌کرد؛ پروژه‌ای که روزبه‌روز بیشتر به سمت سنت‌های کشاورزی‌محور (چینی) متمایل می‌شد» (۱۸۶). اما این برداشت با آنچه در کتیبه‌های کهن تورک آمده، متفاوت است؛ زیرا آن کتیبه‌ها دوران خدمت به تانگ را به مثابه بردگی توصیف کرده و به تورک‌ها هشدار می‌دهند که بار دیگر فریب سخنان شیرین و کالاهای چینی را نخورند (۱۸۷). در میان نخبگان تورک، تجربه حضور در چین موجب تقویت حس هویت تورک شده بود – شاید دقیقاً به این دلیل که خود این نخبگان تا مرز تسلیم شدن در برابر «چینی‌شدن» پیش رفته بودند. این بدگمانی نسبت به چین در کتیبه‌های اورخون به‌وضوح دیده می‌شود. در کتیبه‌ای که به تونیوقوق – مشاور ارشد ایلتریش از خاندان آشینا که کاغانات تورک را احیا کرد –

اختصاص دارد، او می‌گوید که در «دولت چین پرورش یافته است»؛ جایی که مردم تورک، پس از تسلیم شدن، «مردند، به تحلیل رفتند و نابود شدند» (۱۸۸). این سخن از زبان کسی بیان می‌شود که خود در چین تحصیل کرده بود (۱۸۹).

طوری که پیش‌تر اشاره کردیم، تمام جوامع امپراتوری که با سرزمین‌های قبیله‌نشین شمالی هم‌مرز بودند – یعنی چین، ایران و روم – همواره می‌کوشیدند تا در این مناطق قبیله‌نشین، نوعی نظم برقرار کنند. قدرت‌هایی چون چین و روم که مستقیماً به قلمرو قبایل وارد شدند، به ایجاد یا دستکاری مردمان و گاهی حتی دولت‌هایی دست زدند که پیامدهای آن همیشه به نفع خودشان نبود. ایران به‌ندرت به‌طور مستقیم با منطقه استپ‌ها درگیر شد؛ هرچند ایران نیز می‌کوشید از طریق فراهم کردن دسترسی‌های اقتصادی و حتی – در موارد بسیار خاص – ایجاد پیوندهای زناشویی با خاندان سلطنتی، بر قبایل اعمال کنترل کند. اما شاهان ایران از سرنوشت کسانی که بی‌پروا به درون استپ‌ها قدم گذاشته بودند، درس گرفته بودند. کوروش، بنیان‌گذار هخامنشی، به دست سکاهای انتقام‌جو کشته شد. پیروز ساسانی (۴۵۹–۴۸۴) نیز در کارزاری در استپ‌ها علیه هپتالیان – همان کوچ‌نشینانی که در به قدرت رسیدن او یاری‌اش کرده بودند – جان باخت (۱۹۰). بیزانسی‌ها هرگز ارتشی به درون استپ‌ها گسیل نکردند، بلکه کوشیدند با بهره‌گیری از دیپلوماسی، پرداخت رشوه و تغییر مداوم اتحادهای قبیله‌ای، نظم را در آن مناطق حفظ کنند. با این حال، آن‌ها گهگاهی در مناطقی نزدیک‌تر به قلمرو خود، یعنی در بالکان، دست به عملیات نظامی می‌زدند. در این میان، حضور بیزانس در مرزهای دانوب (۱۹۱) و هم در منطقه بالکان، نقش حیاتی در شکل‌گیری و تکوین مردمان اسلاو ایفا کرد.

گسترش نام قومی تورک

یان-هونین به بی‌ثباتی نام‌های قومی در شرق آسیای درونی اشاره کرده و خاطرنشان می‌سازد که این نام‌ها ممکن است به واحدهای اجتماعی کوچک‌تر («گروه‌های زیرقومی و طوایف») منتقل شوند یا توسط «گروه‌های بیگانه» وام گرفته شوند. در چنین شرایط سیالی، اثبات تداوم‌های بلندمدت دشوار است (۱۹۲). خلاصه، نام‌های قومی در محیط‌های گوناگونی شکل می‌گیرند؛ هم در محیط «میزبان» و هم در محیط «دیگر مهم» – که اغلب یک دولت همسایه‌ی قدرتمند است و با گروه نخست ارتباط دارد. زبان‌ها هم از طریق فتوحات و هم به شیوه‌هایی مسالمت‌آمیزتر گسترش می‌یابند. نظریه‌ی ایگور دیاکونوف در مورد گسترش زبان‌های هندواروپایی به شیوه «دو امدادی» به ذهن می‌آید (۱۹۳)؛ بدین‌گونه که زبان یک گروه محوری توسط مردمی که این گروه در میان‌شان ساکن می‌شود، پذیرفته

می‌گردد. سپس گروهی جدید – که اکنون ترکیبی از آن دو یا چند مردم است – شکل می‌گیرد؛ اما با حامل نام قومی مربوط به زبان غالب، آن زبان – و آن نام قومی – را به گروهی دیگر منتقل می‌کند و بدین‌سان، فرآیند تغییرات زبانی و اختلاط/آمیختگی بیشتر همچنان ادامه می‌یابد. هنگام بررسی ترکان، باید این نکته را مد نظر داشت.

تمامِ مردمانی که زیر سلطه تورک قرار داشتند، نام تورک را به‌مثابه عنوان سیاسی برگزیدند. رشیدالدین (درگذشت: ۱۳۱۸) در بحث خود پیرامون قبایل ترک و مغول در آسیای درونی و مرکزی، بارها اشاره می‌کند که نام‌های قومی به مثابه‌ی عناوین سیاسی گسترش می‌یافتند. او می‌گوید اکثر مردمان ترک‌زبان، پس از آنکه مغول‌ها هژمونی خود را در استپ‌ها تثبیت کردند، خود را «مغول» نامیدند؛ درست همان‌طوری که پیش‌تر، بسیاری از مردمان هنگامی که تاتارها نیروی مسلط در دشت‌های شرقی بودند، نام «تاتار» را برای خود برگزیده بودند (۱۹۴). به گفته‌ی او، خود مغول‌ها نیز «در روزگار کهن، یکی از قبایل مجموعه قبایل ترکان استپ‌ها» بوده‌اند (۱۹۵). این امر نشان می‌دهد که نام قومی تورک تا چه اندازه در جهان اسلام و مناطق دشت‌نشین گسترش یافته و به یک اصطلاح عام/عمومی (generic) برای اشاره به مردمان کوچ‌نشین دام‌پرور – ترک‌زبان و مغول‌زبان – تبدیل شده بود. نویسندگان مسلمان به مفهومی به نام «جِنسیّه» اشاره می‌کنند – اصطلاح پیچیده در زبان عربی که می‌توان آن را در اینجا «همبستگی ملی» ترجمه کرد – که ترک‌ها و مغول‌ها نسبت به یکدیگر احساس می‌کردند؛ مفهومی که گاهی مغول‌ها از آن به عنوان ترفندی برای جلب نظر و همراهی مردمان ترک‌زبان بهره می‌بردند (۱۹۶).

در دوران حکومت تورک و پس از آن، عنوان تورک برای اشاره به خزرها (حدود ۶۵۰-۹۶۵) که دولت جانشین و برخاسته از امپراتوری تورک غربی بودند (۱۹۷)، و بعدها برای اشاره به مجارها (که برخی از نهادهای سیاسی‌شان ریشه در دولت خزر داشت) به کار می‌رفت. اویغورها که با بیرون راندن طایفه باسمیل (به رهبری خاندان آشینا) در ۷۴۴، کار سرنگونی دولت تورک را به پایان رساندند، همچنان از واژه «تورک» هم برای اشاره به مردمان ترک‌زبان و هم برای نامیدن زبان ادبی که در دولت تورک شکل گرفته بود، استفاده می‌کردند. خود اویغورها نیز در دوران امپراتوری‌شان و پس از آن (پس از ۸۴۰)، سهم بسزایی در توسعه بیشتر این زبان داشتند. برای نمونه، مترجم اویغور سده یازدهم که زندگی‌نامه چینی شوان‌زانگ (زائر و جهانگرد بوداییِ مشهور چینی) را ترجمه کرده، در توصیف ترجمه خود می‌نویسد: «از زبان چینی... به زبان تورک» (۱۹۸). در همان اثر، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، نام قومی شیونگ‌نو به صورت «تورک یوچول بودون»، به معنای «مردم کوچ‌نشین

ترک»، برگردانده شده است (۱۹۹). این عبارت در ترجمه ترکی متن مایتریسیمیت که از نسخه توخاری آن ترجمه شده، نیز به شکل «ایرک تورک یوچول بودون»، به معنای «مردم کوچ‌نشین ترک نیرومند» آمده است (۲۰۰). پیداست که در اینجا واژه تورک نه به عنوان اشاره‌ای خاص به تورک‌های واقعی (تاریخی)، بلکه به‌مثابه عنوان کلی به کار رفته و لزوماً به این معنا نیست که شیونگ‌نوها همان ترک‌ها بوده‌اند. جالب آنکه در یک سند سغدی متعلق به اوایل سده هشتم، از واژه «خون/هون» برای اشاره به ترک استفاده شده است (۲۰۱).

سند خزری کمبریج که توسط شختر منتشر شده و قدمت آن به اواسط سده دهم بازمی‌گردد، از اوغوز و سرزمین‌های آنان با عناوین تورقو (Ṭwrqw) و تورقیا (Ṭwrqia) یاد می‌کند (۲۰۲). وقایع‌نگاران روس در سده‌های یازدهم و دوازدهم، اوغوزها را با نام‌های تورک اوغوز، تورچین و تورتسی می‌خوانند (۲۰۳). این صورت‌ها ممکن است بازتاب‌دهنده واژه تورک یا گونه‌ای از آن باشند. صورت‌های عبری و روسی، هیچ‌کدام با نظام‌های معمول آوانگاریِ واژه «تورک» مطابقت ندارند. اگر این واژه همان «تورک» باشد، نشان‌دهنده تداوم کاربرد این اصطلاح در میان اوغوزهاست.

نخستین برخورد اعراب با مردمان کوچ‌نشینِ ترک‌زبان، رویارویی با تورکان غربی بود که در سده‌های هفتم و هشتم در قفقاز و آسیای مرکزی با آنان جنگیدند. جغرافی‌دانان مسلمان – عرب و ایرانی – با پیروی از الگوی رایج در میان قبایل عرب، این واژه را به‌مثابه عنوان کلی برای تمام مردمان ترک‌زبان به کار گرفتند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، اصطخری (در اواسط سده دهم) تأکید می‌کند که ترکان «یک زبان» دارند (۲۰۴). مفهوم وجود یک جامعه زبانی و فرهنگیِ ترکی که شاید متأثر از درک اعراب نسبت به گذشته قبیله‌ای خودشان بوده باشد، در کهن‌ترین متون ادبی ترک-اسلامی نیز به چشم می‌خورد. محمود کاشغری ضرب‌المثل ترکی را نقل می‌کند که به‌وضوح میان «ترک» و «غیرترک» تمایز قائل می‌شود: «ترکِ بدون تات وجود ندارد، (طوری که) کلاه بدون سر وجود ندارد» (۲۰۵). واژه تات برای اشاره به «بیگانه»، و به‌ویژه جمعیت ایرانی‌زبان، به کار می‌رفت (۲۰۶)، همان مردمی که ترکان در آسیای مرکزی همواره با آنان در ارتباط بوده‌اند. کاشغری این گفته را به عربی چنین برگردانده است: «فارسی/ایرانی وجود ندارد مگر در همراهی با یک ترک، همان‌طور که کلاهی بدون سر وجود ندارد که بر آن گذاشته شود»؛ او احتمالاً با این کار قصد داشته ترک‌ها را در جایگاهی کمتر وابسته (و مستقل‌تر) نشان دهد. کاشغری سنت تبارشناختی یهودی-مسیحی-اسلامی را با سنت تبارشناختی ترک‌ها در هم آمیخت. چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، کاشغری گزارش داده است که ترک‌ها «در اصل» بیست قبیله بوده‌اند. او همچنین افزود که «هر قبیله شاخه‌هایی دارد که شمار آن‌ها را تنها

خدا می‌داند». او بحث خود را – به جز در مورد اوغوزها (که در آن زمان زیر خاندان سلجوقی بر خاورمیانه حکم می‌راندند) – تنها به «قبایل بزرگ» محدود کرد (۲۰۷).

شواهد دیگری بر کاربرد عام نام قومی تورک را می‌توان در ریشه‌شناسی عامیانه مشاهده کرد که نویسندگان مسلمان بر پایه زبان فارسی برای واژه «ترکمن» (ترک + پسوند تأکیدی «من») ابداع کرده‌اند. این اصطلاحی بود که در محیط ترک-مسلمان شکل گرفت و نخست برای اوغوزها (که این نام در نهایت کاملاً به آن‌ها اختصاص یافت) و هم برای قارلوق‌هایی که اسلام آورده بودند، به کار رفت. ابوریحان بیرونی ریشه آن را «ترک‌مانند» (به معنای شبیه ترک) دانسته است. رشیدالدین توضیح مفصل‌تر ارائه می‌دهد و بیان می‌کند که این واژه در پی هم‌فرهنگ شدن ترک با ایرانیان فرارود پدید آمده است. او می‌گوید که ترک‌ها در این منطقه زیر تأثیر «آب و هوا» قرار گرفتند و به‌تدریج ظاهرشان شبیه تاجیک‌ها شد؛ از این رو، مردمان تاجیک آن‌ها را «ترکمن»، یعنی «شبیه ترک‌ها»، نامیدند (۲۰۸). بدین‌سان، نام تورک که در اصل به یک گروه قومی نسبتاً کوچک و متمایز اشاره داشت، در میان ترک‌زبانان و همسایگان‌شان به عنوان فراگیر برای تمامی مردمان ترک‌زبان (و در عصر مغول، حتی برای مغول‌ها) تبدیل شد. در این دوران، این واژه به معنای کوچ‌نشین ترک-مغول، یعنی کسی که برخاسته از سنت سیاسی استپ‌های امپراتوری بود، به کار می‌رفت و در هر دو جهان کوچ‌نشین و یک‌جانشین، برای خود حیات مستقلی یافته بود.

سرچشمه‌ها

1 Parts of this article were previously published as “Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples” in V. H. Mair (ed.), *Contact and Exchange in the Ancient World* (Honolulu: University of Hawai’i Press, 2006), pp. 136-157 and are reproduced here with the kind permission of the University of Hawai’i Press.
2 The notion of “tribe” and “clan” has been contested by D. Sneath, *The Headless State. Aristocratic Orders,Kinship Society and Misrepresentation of Nomadic Inner Asia* (New York, 2007) and elsewhere in some of the Social Science literature. Regardless of the problems that modern Social Scientists may have with precise definitions of these terms, “tribe” and its various “sub-branches” and “clans” are noted by the indigenous peoples of Eurasia in their own documents and in the documents of their contemporaries. These terms had meaning for them, even if they may seem somewhat imprecise to modern observers.
3 Sima Qian, *Records of the Grand Historian, Han Dynasty*, rev. trans. B. Watson (New York-Hong-Kong,1993), II, pp. 129, 143. On the warrior as the “driving force of tribal life,” see H. Wolfram, *The Roman Empire and its Germanic Peoples*, trans. Thomas Dunlap (Berkeley-Los Angeles, 1997), p. 8.
4 Liu Mau-tsai, *Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost-Türken (T’u-küe)* (henceforth: Liu, *CN*, Wiesbaden, 1958), I, p. 8.
5 See Ying-shih Yü, *Trade and Expansion in Han China* (Berkeley, 1967), p.40, taken from the *Yiantielun*: *Discourses on Iron and Salt* composed by Huan Kuan, first century BC.
6 On the levirate among the nomads, see A.M. Xazanov, *Social’naja istorija skifov* (Moskva, 1975), pp. 79-82.
7 W. Pohl, *Die Völkerwanderung. Eroberung und Integration* (Stuttgart-Berlin-Köln, 2002), p.14.
8 See D. Sinor, “The Greed of the Northern Barbarian” in L.V. Clark and P. A. Draghi (eds.), *Aspects of Altaic Civilization II*. Proceedings of the XVIII PIAC, Bloomington, June 29-July 5 1975, Indiana University Uralic and Altaic Series vol. 134 (Bloomington, Indiana, 1978), pp. 171-182 and the sources cited in P.B. Golden, “War and Warfare in the Pre-Činggisid Western Steppes” in N. Di Cosmo (ed.), *Warfare in Inner Asian History* (500-1800)

(Leiden, 2002), pp.123-126.
9 From the European perspective, cf. P.S. Wells, *The Barbarians Speak* (Princeton, 1999), p. 101: remarks that "[c]lassical authors almost invariably portrayed [barbarians] in stereotypical ways, as unusually large, exceptionally strong and fierce, wild in nature, and childlike in many respects."
10 C. Stepanov, *Bŭlgarite i stepnata imperija prez rannoto srednovekovie. Problemŭt za drugite* (Sofija, 2005), pp.48ff., 63-64. The nomads held and occasionally gave official voice to equally "unkind" views of their sedentary neighbors.
11 H. Wolfram, *History of the Goths*, trans. T. Dunlap (Berkeley-Los Angeles, 1988), pp.5-6 and his *The Roman Empire and Its Germanic Peoples*, trans. T. Dunlap (Berkeley, (1990), p.8; Pohl, *Die Völkerwanderung*, pp.16-17 and his "Conceptions of Ethnicity in Early Medieval Studies" *Archaeologia Polona* 29 (1991), pp. 39-49. See also below for this and other viewpoints on "ethnicity" in the Middle Ages.
12 A.M. Xazanov, *Kočevniki i vnešnij mir* (3rd, rev. ed., Almaty, 2000), pp.242ff. = A.M. Khazanov, *Nomads and the Outside World* (Cambridge, 1983, 2nd ed. Madison, Wisconsin, 1994), pp.138ff; J. Janhunen, *Manchuria. An Ethnic History* (Helsinki, 1996), p. 228.
13 See Stepanov, *Bŭlgarite i stepnata imperija*
14 P. Geary, "Ethnic identity as a situational construct in the early Middle Ages" *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien,* 113 (1983), pp.15-26 and discussion of recent views of ethnicity in A. Gillett (ed.), *On Barbarian Identity. Critical Approaches to Ethnicity in the Early Middle Ages* in Studies in the Early Middle Ages, 4 (Turnhout, Belgium, 2002) and F. Curta, *The Making of the Slavs. History and Archaeology of the Lower Danube Region c. 500-700* (Cambridge, 2001), pp.18ff.
15 Examples of this can be seen in the northern Chinese frontier zone in which Han and Xianbei mixed, producing bilingual and bicultural individuals among the local political-military elites. In some regions, "hybrid" elites were the natural outcome of a shared culture and intermarriage, in others there was resistance to this process. These developments were contemporary with the rise of the Türk state, see A.F. Wright, *The Sui Dynasty* (New York, 1978), pp.94-95; D.A. Graff, *Medieval Chinese Warfare 300-900* (London-New York, 2002), pp.115-116.
16 D. Sinor, "Reflections on the History and Historiography of the Nomad Empires of Central Eurasia" *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 58/1 (2005), p.5, see also his "Az őstörténet és etnogenezis problémáiról" *Acta Historica* CXXI (Szeged, 2005), pp.4-5.
17 On the Early Middle Chinese reconstruction, see E. G. Pulleyblank, *Lexicon of Reconstructed Pronunciation in Early Middle Chinese, Late Middle Chinese, and Early Mandarin* (Vancouver, 1991), pp. 168 (jué), 311 (tū). Sergej Starostin in his "Tower of Babel" website (http://starling.rinet.ru) reconstructs these forms as Middle Postclassic, Late Postclassic and Middle Chin. *thwət kwət*, *thot kwət*.
18 J. Harmatta, "Irano-Turcica" *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae*, XXXV (1972), pp. 263-273. See also discussion in E. Tryjarski, "Etnonim Türk 'Turek; turecki' i związane z nim kłopoty" in his *In Confinibus Turcarum. Szkice turkologiczne* (Warszawa, 1995), pp. 91ff.
19 Sir Gerard Clauson, *An Etymological Dictionary of Pre-Thirteenth Century Turkish* (henceforth, ED, Oxford, 1972), pp.542-3, and his *Studies in Turkic and Mongolic Linguistics* (London, 1962, 2nd ed., London-New York, 2002), pp.84-88 opts for *Türkü* as the original form, although "[b]y the eleventh century, and perhaps even earlier" *Türkü* "had admittedly become *Türk*." A.N. Kononov, *Grammatika jazyka tjurkskix runičeskix pamjatnikov VII-IX vv.* (Leningrad, 1980), pp. 46-47, while noting variant interpretations such as **türük*, **türkü*, **türĕk*, concludes that *türk* is the proper reading. See also M. Erdal, *A Grammar of Old Turkic* (Leiden, 2004), pp.38-39, who also views *türk* as the correct form.
20 C. I. Beckwith "The Chinese Names of the Tibetans, Tabghatch, and Turks" *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 14 (2005), pp. 13-20 and his "The Frankish Name of the Turks" *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 15 (2006/2007), pp.6-12.
21 On the Tibetan translation of an Uyğur document, dated to the latter part of the eighth century that notes them and many other Inner Asian tribes, see the most recent edition and translation by F. Venturi, "An Old Tibetan Document on the Uighurs: A New Translation and Interpretation" *Journal of Asian History* 42/1 (2008), pp. 1-35. See also C. Beckwith, *The Tibetan Empire in Central Asia* (Princeton, 1987), pp.63-64n.56, who remarks that *Drugu* came to be used as a "generic" for Turkic peoples and that the Eastern Turks were called *'Bug cor* (see also Venturi, p. 20).
22 H.W. Bailey, *The Culture of the Sakas in Ancient Iranian Khotan* (Delmar, New York, 1982), pp. 58,81,84 and more extensively in his *Indo-Scythian Studies Being Khotanese Texts*, VII (Cambridge, 1985), pp.101-104.
23 See. B.A. Livšic, *Sogdijskaja épigrafika Srednej Azii i Semireč'ja* (Sankt Peterburg, 2008), p. 128, line 12.
24 Cf. M.Z. Zakiev, *Proisxoždenie tjurkov i tatar* (Moskva, 2003), pp. 125ff. He also makes claims (pp.80-124) for Turkic connections with Amerindian languages, Sumerian and Etruscan. See also Abdulhaluk Çay and İlhami Durmuş, 'Old Nomads of the Steppe: Scythian Age in Eurasia' in. C. Güzel et al. (eds.), *The Turks* (Ankara, 2002), 6 vols., I, pp. 147-94. Cf. E. Memiş, *Eskiçağda Türkler* (Konya, 2002) pp.39ff. 55ff.; The Sumerian theme was occasionally put forward by 19th and early 20th century European scholars and most recently has attracted attention among Turkish scholars, cf. O.N. Tuna, *Sümer ve Türk Dillerinin Tarihî İlgisi ile Türk Dilinin Yaşı Meselesi* (Ankara, 1990), who, while not insisting on a genetic relationship, is convinced of some connection between Turkic and Sumerian. He concludes (p. 49) that Turkic peoples were in the eastern regions of modern Turkey by at least 3500 BC. See the listing of suggested Sumerian-Turkic parallels in Tuna, pp. 4ff. and summarized in A. Ercilasun, *Başlangıçtan Yirminci yüzyıla Türk Dili Tarihi* (Ankara, 2004), pp. 35-37, 43-46 (for Saka-Turkic ties); F. Bayat, *Türk Dili Tarihi* (Ankara, 2003), p. 84. The Sumerians do not appear to have been native to Mesopotamia. Sumerian traditions relate that they entered their Mesopotamian habitat from the south-

east, i.e. the Persian Gulf region, see I.M. D'jakonov, *Jazyki drevnej Perednej Azii* (Moskva, 1967), pp.35-36, who considers the theories of their eastern origins (from Iran and Central Asia) "insufficiently convincing." Attempts have also been made to connect them with South Asia. It is generally held that Sumerian is a linguistic "isolate," see J. Hayes, "Sumerian Phonology" in A.S. Kaye (ed.), *Phonologies of Asia and Africa* (Winona Lake, Indiana, 1997), II, p.1002. The same may be said of Etruscan and Hurrian, see M. Ruhlen, *A Guide to the World's Languages*. Vol. 1, *Classification* (Stanford, 1991), p.377. For the Etruscans as Turkic-speakers, see A. Ayda, *Etrüskler (Tursakalar) Türk idiler* (Ankara, 1992). On these hypotheses see also R. Bariev, *Volžskie Bulgary. Istorija i kul'tura* (St. Peterburg, 2005), pp.22-23, 27 (on claims that the Alans were Turkic) which discusses theories of a huge Turkic civilization extending from Central Asia to France. The Uzbek scholar M. Érmatov, *Étnogenez i formirovanie uzbekskogo naroda* (Taškent, 1968), pp.14-15, suggests that some of the Central Asian Scytho-Saka tribes were Turkic in speech. Post-independence Uzbek scholarship stresses the presence of both Iranian and Turkic elements in the region in antiquity, see discussion in A. Asqarov, *Özbek xalqining etnogenezi va etnik tarixi* (Tâškent, 2007), pp.5ff. The Qaračay-Balqar scholar, Ismail Miziyev (Ismail Mızı-ulu] attempted to demonstrate that the Scythians were Turks, see his *Istorija karačaevo-balkarskogo naroda s drevnejšix vremën do prisoedinenija k Rossii,* in *As-Alan* (Moskva, 1998), No. 1, pp.24ff. and his *Šagi k istočnikam étničeskoj istorii central'nogo Kavkaza* (Nal'čik, 1986) available to me only in an Azeri translation *Merkezi Gafgaz'ın Etnik Tarihinin Köklerine Doğru*, çev. S. Eliyarlı and M. Abdulla (Istanbul, 1993), the opening chapters of which are devoted to this question. It is not unlikely that some of the peoples who appear in the Greek sources as "Scythians" and as "Saka" in Old Persian may have been speakers of other, non-Iranian languages who were included in the polyglot confederations typical of the Eurasian steppe world. These may have included Turkic-speakers who had come westward. This must remain speculation. The general consensus is that the Scytho-Saka languages were East Iranian, see J.P. Mallory and D.Q. Adams, *The Oxford Introduction to Proto-Indo-European and the Proto-Indo-European World* (Oxford, 2006), p. 34. Similarly, there is little doubt that the Alans who supplanted Scytho-Sarmatian peoples in the western Eurasian steppe zone were Iranian. The ethnonym *Alan* derives from "Aryan" (< Old Iran. **aryāna*, gen. pl. **aryānām* "Aryan"), see A. Alemany, *Sources on the Alans. A Critical Compilation* (Leiden, 2000), pp1-5 for a full discussion. On the complex, heavily politicized arguments today regarding the Alans and their modern descendants, see V. A. Šnirel'man, *Byt' Alanami. Intellektualy i politika na Severnom Kavkaze v XX veke* (Moskva, 2006).

25 Denis Sinor, "Early Turks in Western Central Eurasia, Accompanied by Some Thoughts on Migrations" in B. Kellner-Heinkele and Peter Zieme (eds.), *Studia Ottomanica. Festgabe für György Hazai zum 65. Geburtstag* (Wiesbaden, 1997), pp. 165-179. Sinor casually dismisses the form 'Ιύρκαι of Herodotos as a "misreading" (p.167).

26 P. Aalto, T. Pekkanen, *Latin Sources on North-eastern Eurasia* (Wiesbaden, 1975, 1980), II, p.232.

27 They are noted in a listing of peoples from the Maeotis (Sea of Azov) to the Don and are presented as one of the "sections" of the Sarmatians, see Pliny, *Natural History*, edited with English translation by H. Rackham (Loeb Classical Library), II, books iii-vii (Cambridge, Mass. –London 1942, reprint: 1989), pp.350/351. See also R. Batty, *Rome and the Nomads. The Pontic-Danubian Realm in Antiquity* (Oxford-New York, 2007), p.374. Beckwith, "The Frankish Name of the King of the Turks" *AEMAe* 15 (2006/2007), p. 10,n.30, follows Sinor.

28 See texts and discussion in A.I. Dovatur, D.P. Kallistov, I. A. Šišova, *Narody našej strany v "Istorii Gerodota"* (Moskva, 1982), pp. 108-109, 244-247nn.227,228.

29 L. Benkő et al., *A magyar nyelv történeti-etimológiai szótára* (Budapest, 1967-1976), III, p.1025. Gy. Németh, *A honfoglaló magyarság kialakulása* (Budapest, 1930, 2nd rev. ed. 1991, henceforth *HMK*), pp. 142-143.

30 H. Göckenjan and I. Zimonyi, *Orientalische Berichte über die Völker Osteuropas und Zentralasiens im Mitelalter. Die Ǧayhānī-Tradition*, Veröffentlichungen der Societas Uralo-Altaica, Bd. 54 (Wiesbaen, 2001), p. 261 and n. 88.

31 A.P. Vlasto, *A Linguistic History of Russia to the End of the Eighteenth Century* (Oxford, 1986), p.15. Modern Russian *venger* "Hungarian" comes from Polish *Węgier*, see M. Fasmer (Vasmer), *Étimologičeskij slovar' russkogo jazyka*, trans. O.N. Trubačëv (Moskva, 1986), I, p.290. Polish has retained nasal vowels. A. Róna-Tas, *Hungarians and Europe in the Early Middle Ages*, trans. N. Bodoczky (Budapest, 1999), pp.284-285, 434-435, points to some of the complexities of this formulation. Eleventh century East Slavic *Jugra* (and the *Yûra* < **Yuġra* of the Islamic sources) would seem to point to knowledge by the Slavs of the kinship of the Kama Magyars with those already settled in Pannonia. This is possible but nowhere attested. Róna-Tas concludes that "not all *Ugri* forms go back to the form **ongre*." Old Church Slavonic has both *Ougrin* and *Ǫgrin*, see G. D'jačenko, *Polnyj cerkovno-slavjanskij slovar'* (Moskva, 1993), pp. 749, 855.

32 Clauson, *ED*, pp. 166-167,189, 190.

33 Á. Berta, "Die chasarische Benennung der Ungarn" in Ch. Fragner, K. Schwarz (eds.), *Festgabe an Josef Matuz. Osmanistik-Turkologie-Diplomatik* (Berlin, 1992), pp. 7-11.

34 *Chanyu*, previously usually rendered as *Shanyu* = EMC (Early Middle Chinese) *dẓian wua'. On this form, see E. Pulleyblank, *Lexicon*, pp. 48, 381. Attempts have been made to read into this and other reconstructions various titles (*jabğu*/*yabğu*, *tarkhan*) that are later associated with Inner Asian polities, see V.S. Taskin, *Materialy po istorii drevnix kočevyx narodov gruppy dunxu* (Moskva, 1984), pp. 305-306. On the rise of the Xiongnu state see N.N. Kradin, *Imperija Xunnu* (2nd rev. ed. Moscow, 2001) and N. Di Cosmo, *Ancient China and its Enemies* (Cambridge, 2002).

35 Pulleyblank, "The Chinese and Their Neighbors" in Keightley (ed.) *Origins*, pp. 449, 455: the Hunye have not been identified. Pulleyblank remarks that Qushe/Qushi, in his reconstruction (*kut-ziajk) "suggests Skuǰaka, Scythians." He finds such a possible connection "intriguing," but notes that they "are not mentioned again" and hence this "tells us little." See also his "Chinese and Indo-Europeans" *Journal of the Royal Asiatic Society* 1-2

(1966), p. 17.
36 D. Hitch, *The Special Status of Turfan* in *Sino-Platonic Papers* 186 (March, 2009). pp. 5, 14 (on the use of a Northwest Prakrit in administration there.
37 EMC ʔɔ swən, Pulleyblank, *Lexicon* pp. 325, 297 *wu* "crow, black" *sun* "grandson." The Chinese characters used to transcribe this ethnonym fit in with the ancestor tale recorded in the *Hanshu*, in which the Wusun royal prince, whose family had fled an attack of the Da Yuezhi and taken refuge with the Xiongnu, was left by his guardian in the steppe while the latter searched for food. The guardian returned to find the prince being suckled by a wolf while ravens brought him meat, see A.F.O. Hulsewé, *China in Central Asia. The Early Stage: 125 B.C. – A.D. 23* (Leiden, 1979), pp.214-215; E. Pulleyblank, "The Wu-sun and Sakas and the Yüeh-chih Migrations" *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 33/1 (1970), p. 156, with D. Sinor following him, "The Legendary Origins of the Türks" *Folklorica: Festschrift for Felix J. Oinas*, ed. E.V. Zygas, P. Voorheis (Bloomington, Indiana, 1982), p.239, view the "crow" element as a literary embellishment by the Chinese authors, punning on the characters used to render this foreign name. See also Ju. A. Zuev, *Rannie tjurki: očerki istorii i ideologii* (Almaty, 2002), p. 23, who reconstructs this form, ca. end of first millennium BC-beginning of first millennium AD, as *aĥ-smən < **asman* Iran. "sky, heaven." Zuev, p. 25, notes that in 647, the Western Türk qağan sent a gold-plated crow, to the Tang court. On a number of symbolic interpretations of the Wusun ethnogonic myth, see Ju. A. Zuev, A.Š. Kadyrbaev, "Drevnie narody Central'noj Azii v époxu 'Velikix pereselenij' (IIIv. do n.é. – V v.). Po materialam kitajskix dinastijnyx istorij" in D.D. Vasil'ev et al. (eds.), *Bjulleten'* 9 (Rossijskaja Akademija Nauk. Obščestvo vostokovedov, Moskva, 2002), pp. 208-212. Originally located in the Gansu region between Dunhuang and the Qilian mountain range, the Wusun were progressively moved westward, see L. A. Borovkova, *Carstva "zapadnogo kraja"* (Moskva, 2001), p. 107, who places them in the Gansu corridor, near the Yuezhi and west of the Xiongnu. B. Ögel, *Büyük Hun İmparatorluğu Tarihi* (Ankara, 1981), I, p. 490, citing the *Hanshu*, locates their early homeland to the east of Qilian mountains and west of Dunhuang, to the southeast of the Tianshan. Alemany, *Sources on the Alans,* p.397, puts them alongside the Yuezhi "between Dunhuang and Qilian mountains," whence they were driven westward by the Xiongnu. On attempts to connect the Wusun with the Alano-As, see Alemany, *Sources on the Alans*, p. 399. To their northwest was Kangju (a region west of the Ili River extending to the Syr Darya, see K. Czeglédy, "From East to West: The Age of Nomadic Migrations in Eurasia" *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 3 (1983), pp. 45ff.) and to their west was Dayuan (Ferghana), see C.B. Wakeman, "Hsi Jung (the Western Barbarians): an Annotated Translation of the five chapters of the T'ung Tien on the Peoples and Countries of Pre-Islamic Central Asia" unpublished Doctoral Disssertation, University of California-Los Angeles, 1990), pp. 513-530, for discussion of the Wusun data, see also below. On Dayuan, see Wakeman, pp. 539ff. A.G. Maljavkin, *Tanskie xroniki o gosudarstvax Central'noj Azii* (Novosibirsk, 1989), p. 184n.293, places them, in the second-first centuries BC in modern Kyrgyzstan and southeastern Kazaxstan with their principal camp/capital on the southern shore of Issıq Köl. See Maljavkin, p. 186n.304, for Dayuan = Ferghana. See notices in Sima Qian/Watson, II, pp. 156, 233-234, 237-243, largely based on the report of the second century BC diplomat-intelligence agent, Zhang Qian as is also true of the account in the *Hanshu* in A.F.P. Hulsewé, *China in Central Asia. The Early Stage: 125 B.C. – A.D. 23* (Leiden, 1979), pp. 142-162, 214-215 (report of Zhang Qian); Pulleyblank, "The Wu-sun and Sakas" *BSOAS* 33/1 (1970), pp.155-157. A summary of Chinese material on the Wusun is also found in Ögel, *Büyük Hun İmparatorluğu Tarihi*, I, pp. 489-499; A. Taşagıl, *Çin Kaynaklarına Göre Eski Türk Boyları* (Ankara, 2004), pp. 17-27, who, among others, considers them Turkic and E.I. Kyčanov, *Kočevye gosudarstva ot gunnov do man'čžurov* (Moskva, 1997), pp.46-50. The latter notes (p.46) that Yan Shigu (581-645), a commentator on the *Hanshu*, remarks that the Wusun resemble the Soġdians and had blue eyes and reddish beards. This is a *topos* in Chinese ethnographic literature for Europoids. The *Hanshu* reports that the *kunmo* and his people moved west, with the permission of the Xiongnu, to take revenge against the "Great" (Da) Yuezhi, who, in the meantime, had driven out the Se (Saka). The Wusun then established themselves in the Ili valley. Borovkova, *Carstva*, pp. 107-113, 245-252, places the Yuezhi defeat of the "small" Wusun polity in 182 BC. This was followed, in turn, by the conquest of both the Yuezhi and Wusun by the Xiongnu in 177. In 167 the Xiongnu drove out the Yuezhi from the Gansu corridor. They went to the Ili region where they were attacked by the Wusun, in 163, who were acting, at least in principle, as agents of the Xiongnu. The Yuezhi were driven further westward while the Wusun took possession of the Ili valley ca. 161-160. The Han tried to draw them into conflict with the Xiongnu, but the Wusun maneuvered skillfully between the two. Borovkova also argues that the Yuezhi and Wusun were ethno-linguistically closely related Europoid peoples, see also her *Kušanskoe carstvo po drevnim kitajskim istočnikam* (Moskva, 2005), pp. 42ff. The Yuezhi and Wusun appear to have contained Tokharian and Iranian elements, see B. A. Litvinskij (ed.), *Vostočnyj Turkestan v drevnosti i rannem srednevekov'e. Étnos, jazyki, religii* (Moskva, 1992), p.17; J.P. Mallory, *In Search of the Indo-Europeans* (London, 1989), pp.59-60. The Wusun legend, as we shall see, bears more than a passing resemblence to the Ašina-Türk ethnogenetic legend, hence the lengthy excursus here.
38 Sima Qian/Watson, II, pp. 138,140. On the EMC forms see Edwin G. Pulleyblank, "The Chinese and Their Neighbors" in Keightley (ed.) *Origins*, pp. 448-449, 454-456. The Dingling, later called Tiele, had been concentrated in Northern Mongolia and the Irtyš region, extending to Lake Baikal and the Middle Yenisei, they were the northern neighbors of the Xiongnu and Xianbei (see Krjukov, *Drevnie kitajcy*, pp.62-66, attempts to associate them with various ancient archaeological cultures remain problematic), Gekun (Qırğıŕ/Qırğız) were a possibly Palaeo-Siberian people under Turkic leadership who were in the process of Turkicization. Qırğız ethnogenesis is particularly complex. See discussion in Golden, *Introduction*, pp. 144-145,176-179, 404-406; Janhunen, *Manchuria*, p. 186. A sampling of writings on the Qırğız can be found in O. Karaev, K. Žusupov*, Kyrgyzy: Istočniki, istorija, étnografija* (Biškek, 1996); Janhunen, *Manchuria*, p. 186. See the lengthy discussion in

B. Ögel, *Büyük Hun İmparatorluğu Tarihi* (Ankara, 1981), I, pp. 201ff. of Modun (Mete)'s career. Also noted in other Han-era sources are the Hujie or Wujie (EMC xɔ-giat, ʔɔ-giat = *Hagaŕ = Oğur/Oğuz?), see Pulleyblank, "The Chinese and Their Neighbors" in Keightley (ed.), *The Origins*, pp.454-456. T. Senga, "Az onogurok a kínai forrássokban" *Uralica* 5 (1980), p. 105, does not accept the identification of the Hujie with the Oğurs. On the Xinli = Sir, see E. G. Pulleyblank, "Why Tocharians?" *Journal of Indo-European Studies* 23/3-4 (1995), p. 417.
39 Loulan (EMC. *glu-glân, later *ləu-lân) = Krorän, Krorayina of Indian Kharoṣṭhî documents around the Lopnur region, see J.P. Mallory and Victor H. Mair, *The Tarim Mummies* (London, 2000), p. 81
40 See L. Ligeti, "Mots de civilisation de Haute Asie en transcription chinoise" *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 1/1 (1950), pp.141-188; E. Pulleyblank, "The Consonantal System of Old Chinese, Part II" *Asia Major,* 9 (1962), pp. 206-265, esp. Appendix "The Hsiung-nu Language," pp. 239-265. The Russian translation of this study, "Jazyk sjunnu" in A.N. Kononov, S.G. Kljaštornyj (eds.), *Zarubežnaja Tjurkologija*, vyp. 1 (Moskva, 1986), pp. 29-71 contains (pp. 65-67) some newer readings of Xiongnu forms in light of Pulleyblank's later work on the reconstruction of Early and Middle Chinese. See also his "The Hsiung-nu" in H.R. Roemer (ed.), *Philologiae et Historiae Turcicae Fundamenta* (= Philologiae Turcicae Fundamenta, III, Berlin, 2000), pp. 62-65; Janhunen, *Manchuria*, pp.185-189, views them as "dominated by speakers of Pre-Proto-Bulgharic." Bailey, *The Culture of the Sakas in Ancient Iranian Khotan,* pp. 91-92 and more extensively in his *Khotanese Texts*, VII pp.25-41viewed them as Iranian as does J. Harmatta, "The Origin of the Huns" *Acta Classica Universitatis Scientiarum Debreceniensis*, XXXIII (1997), pp. 159-173. A. Vovin, "Did the Xiong-nu Speak a Yeneseian Language ?" *Central Asiatic Journal*, 44/1 (2000), pp. 87-104. I. Horváth, "Uygur Scholar's Significant Discovery: Ancient Turkic Source Says Xiongnu are Turks" *Eurasian Studies Yearbook*, 79 (2007), pp. 63-67, on the basis of Šiŋqo Šeli Tutung's translation (tenth century) from Chinese into Uyğur Turkic of the seventh century Chinese biography of Xuanzang which renders *Xiongnu* as *türk yočul bodun*, concludes that *türk* must render *Xiongnu.* This usage is found elsewhere in Uyğur where it has nothing to do with the Xiongnu. *Türk* may have been used as a generic term for "nomad" here, see P. B. Golden, *Ethnicity and State Formation in Pre-Činggisid Turkic Eurasia*, The Central Eurasian Studies Lectures, 1, Department of Central Eurasian Studies, Indiana University (Bloomington, Indiana, 2001), pp.13-14. See also S.G. Kljaštornyj in M. X. Abuseitova, Zh. B. Abylxozžn, S. G. Kljaštornyi et al., *Istorija Kazaxstana i Central'noj Azii* (Almaty, 2001), p. 49, who suggests that the Xiongnu were not Altaic, but Turkic-speakers may have been the predominant linguistic grouping in their tribal confederation. See also L. Rásonyi, *Tarihte Türklük* (Ankara, 1971), p. 65 (Turkic); G. Faizrakhmanov, *Drevnie tjurki v Sibiri i Central'noj Azii* (Kazan', 2000), pp. 39-40 begins their history in the third millennium BC.
41 Pulleyblank, *Lexicon*, pp. 346, 227.
42 K. Czeglédy, "From East to West: The Age of Nomadic Migrations in Eurasia" *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 3 (1983), pp. 32-35, 62ff., 85ff.; M Érdy, "Hun and Xiong-nu Type Cauldron Finds Throughout Eurasia" *Eurasian Studies Yearbook* 67 (1995), pp. 5-94; D.C. Wright, "The Hsiung-nu–Hun Equation revisited" *Eurasian Studies Yearbook 69 (1997), pp. 77-112;*E. de la Vaisssière, Huns et Xiongnu," *Central Asiatic Journal* 49/1 (2005), pp. 3-26.
43 See Czeglédy, "From East to West" *AEMAe* 3 (1983), pp.34, 92-97.
44 On European Hunnic, see among others Gy. Németh, "A hunnok nyelve" in Gy. Németh (ed.), *Attila és hunjai* (Budapest, 1940), pp. 217-226 and his *A honfoglaló magyarság kialakulása* (Budapest, 1930, 2nd rev. ed. Budapest, 1991, henceforth *HMK*), pp. 111-119; G. Doerfer, "Zur Sprache der Hunnen" *Central Asiatic Journal* 17/1 (1973), pp. 1-51 (which also has material on Xiongnu, see also the Russian translation "O jazyke gunnov" in Kononov, Kljaštornyj (eds.), *Zarubežnaja Tjurkologija*, vyp. 1, pp.71-134); J. Maenchen-Helfen, *The World of the Huns*, ed. M. Knight (Berkeley-Los Angeles, 1973), pp.376-443.
45 See forms and discussion in J. Moravcsik, *Byzantinoturcica* (2nd ed., Berlin, 1958), II, pp.58-59, in which this ethnonnym is connected with **Ağačeri* "wood–man" ("forest people"). This is unlikely as Jordanes, *Getica* (Iordan, *O proizxoždenii i dejanijax getov*, ed. trans. E. Č. Skržinskaja, Moskva, 1960, p.136) describes the Acatziri as a pastoral nomadic people: "gens Acatzirorum fortissima, frugum ignara, quae pecoribus et venationibus victitat" [the most powerful people of the Acatzirs, who are ignorant of the produce of the field and who live from (their) cattle and by hunting]. In any event, they were Hunnic only politically, but not ethnically, see Németh, *HMK2*, p.105
46 R.C. Blockley (ed., trans.), *The Fragmentary Classicising Historians of the Later Roman Empire. Eunapius, Olympiodorus, Priscus and Malchus* (henceforth: Blockley/Priscus, Liverpool, 1981, 1983), II, pp.344/345. See discussion of this text in A. Mohay, "Priskos' Fragment über die Wanderungen der Steppenvölker (Übersicht über die neueren Forschungen)" in J. Harmatta (ed.), *Studies in the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia* (Budapest, 1979), pp.129-144, which places the start of these movements some fifteen years before the Oğur embassy to Constantinople in 463.
47 For an overview of the history of the Oğuric Turkic peoples, see P.B. Golden, *An Introduction to the History of the Turkic Peoples* (Weisbaden, 1992), pp.92ff.
48 Sinor, "Early Turks in Western Central Eurasia" in Kellner-Heinkele and Zieme (eds.), *Studia Ottomanica*, p. 174.
49 See C. Schönig, "Türkisch-Mongolische Sprachbeziehungen – Versuch einer Zwischenbilanz" *Ural-Altaische Jahrbücher* N.F. 19 (2005), pp.132ff. See also a briefer version of his study: "Turko-Mongolic Relations" in J. Janhunen (ed.), *The Mongolic Languages* (London, 2003), pp. 404-410.
50 P.B. Golden, "The Migrations of the Oğuz" *Archivum Ottomanicum* IV (1972), pp.45-47.
51 Liu, CN, II, p. 591n.831, regularly renders it as "die Neun Stämme." See also W.E. Scharlipp, *Die frühen Türken in Zentralazien* (Darmstadt, 1992), p.82.

52 Linguists date the most ancient period of Turkic to ca. 3000-500 BC. In the succeeding Old Turkic stage, lasting until ca. 550 AD, evidence for Oğuric forms (with *r* for *z* , e.g. Oğuric *tenger* - Common Turkic *tengiz* "sea" and *l* for *š *tâl- tâš* "stone") begins to surface. The chronological details of these features are still uncertain and there appears to have been some overlap within the two groups, i.e. some features that are characteristic of Oğuric can also be found in some Common Turkic dialects, but not always fully realized. See in brief A. Róna-Tas, "The Reconstruction of Proto-Turkic and the genetic Question" in L. Johanson, É. A. Csató (eds.), *The Turkic Languages* (London, 1998), pp. 69,76-77 and his earlier *An Introduction to Turkology* (Szeged, 1991), pp.24ff. Oğuric continued to be spoken in Western Eurasia as we know from scattered Danubian-Balkan Bulğar (see O. Pritsak, *Die bulgarische Fürstenliste unde die Sprache der Protobulgaren*, Wiesbaden, 1955, T. Tekin, *Tuna Bulgarları ve Dilleri*, Ankara, 1987, Rašo Rašev, *Bülgarskata ezičeska kultura VII-IX vek*, Sofija, 2008, pp. 231-251) and Volga Bulğaric inscriptions (T. Tekin, *Volga Bulgar Kitabeleri ve Volga Bulgarcası*, Ankara, 1988, M. Erdal, *Die Sprache der wolgabolgarischen Inschriften,* Wiesbaden, 1993). The language survives today in Čuvaš. The possibility that groups in the east continued to speak Oğuric cannot be discounted, see P.B. Golden, "Cumanica V: The Basmıls and Qıpčaqs" *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 15 (2006/2007), pp.27-29, 34-42.
53 Schönig, "Türkisch-Mongolische Sprachbeziehungen" *UAJ* N.F. 19 (2005), pp.132ff. and his: "Turko-Mongolic Relations" in Janhunen (ed.), *The Mongolic Languages*, pp. 404-410; Janhunen, *Manchuria*, pp. 187-189; Róna-Tas, "The Reconstruction of Proto-Turkic and the Genetic Question," in. Johanson and Csató (eds.), *The Turkic Languages*, pp. 76-77. L. Ligeti, *A Magyar nyelv török kapcsolatai a honfoglalás előtt és az Árpádkorban* (Budapest, 1986), pp. 431-434. Hungarian, because of its intimate interaction with Oğuric Turkic, remains an important source for some of these terms.
54 Janhunen, *Manchuria*, pp. 135-138, 146-147. Schönig, "Türkisch-Mongolische Sprachbeziehungen" *Ural-Altaische Jahrbücher* N.F. 19 (2005), pp.140-141, takes these contacts back to the second century AD and places the "Pre-Proto-Mongolic Peoples" south of the Turkic peoples, in the steppes north of the Chinese borders. This was territory that had been under the Xianbei who are, as we have noted, usually identified as Early Mongolic (M.V. Krjukov et al., *Drevnie kitajcy v époxu centralizovannyx imperij* Moskva, 1983), p.62) or perhaps, indeed, "Pre-Proto-Mongolic." The Xianbei, however, had control over substantial parts of Mongolia during their brief "imperial" period (second century AD when they eclipsed the Xiongnu), but were rather more associated with Western Manchuria, see Janhunen, *Manchuria*, p. 184. The Turkic peoples, as loanwords indicate, served as the cultural intermediaries between the Mongolic-speaking peoples and the Chinese, Iranian and Tokharian peoples who bordered on Mongolia-Manchuria. As for the ethnicity of the Xianbei, one cannot automatically assume, as is often done, that they were "Mongolic" of some type. Indeed, a recent study (A. Vovin, "Some Thoughts on the Origin of the Old Turkic 12-year Cycle" *Central Asiatic Journal* 48 (2004), p. 130) suggests that they were "anything but Mongolic-speaking." Juha Janhunen, "Para-Mongolic" in J. Janhunen (ed.), *The Mongolic Languages* (London-New York, 2003), pp. 391-392, cautions that *Xianbei* served as a "generic" name (up to ca. 300 AD) for some or most of the *Donghu* ("Eastern Barbarians") of Southern Manchuria and Northern Mongolia, the area in which peoples that can be identified as "Mongolic" or "Para-Mongolic" are later found. Janhunen notes (p.392) that these "conglomerations" were not "linguistically homogeneous." They "certainly comprised the contemporary speakers of Pre-Proto-Mongolic" which subdivided into Proto-Mongolic and a related branch that he terms "Para-Mongolic." The latter included Tabğač and Qitan, among others. See also C. Schönig, "Turko-Mongolic Relations" in Janhunen (ed.), *The Mongolic Languages*, p.405-406.
55 Blockley/Priscus, II, pp. 344/345.
56 V.F. Gening, A.X. Xalikov, *Rannie bolgary na Volge* (Moskva, 1964), p. 142-147 and discussion in Czeglédy, "From East to West" *AEMAe* III (1983), pp.97-103.
57 Pulleyblank, *Lexicon* pp. 184, 308.
58 Clauson, *ED*, p.485, perhaps a rendering of **tegrek* (Turk. *tegrek* "rim, ring" and hence "wheel") which may have been an Altaic term for "cart" (cf. Mong. *tergen*, *telegen*, *terge*). See also S. Starostin, A. Dybo, O. Mudrak, *Etymological Dictionary of the Altaic Langauges* (henceforth *EDAL*, Leiden, 2003), II, p. 1360 **tegá* "round" Mongo. **tög*/*körig*, Turk. **deg-*/**dög-*/ **dog-,* Jpn. **tánka*, Kor. **thɨ-*/**thə-* : Proto-Mong. **tögörig* "round," Old Turk. *tegirmi* "circle" Mod. Turk. Tat. *tügäräk*, Qırğ. *tegerek* "round" etc. There is also (II, p. 1433) **t'iárko* "carriage": Tung. **turki*, Mong. **terge*, Kor. *tàrkó*: Proto-Mong. **terge* "vehicle."
59 The semantic association of "carts" with the Turkic nomads surfaces in the designation Gaoche/Gaoju "High Carts," one of the Chinese terms used for the Tiele and later the Uyğurs who derived from them, see P. Boodberg, "Three Notes on the T'u-chüeh" in *Selected Works of Peter A. Boodberg*, ed. A. Cohen (Berkeley, 1979), pp. 354, 356; J. Hamilton, "Toquz Oguz et On Uyγur" *Journal Asiatique* (1962), pp. 25-26; Pulleyblank, "The Chinese and Their Neighbors" in Keightley (ed.), *Origins*, p.448; Czeglédy, "From East to West:" AEMAe, III 1983), p. 64. This association of the Eurasian nomads was also reflected in the Graeco-Roman sources, cf. the *Hamaxobii* (Ἁμαξόβιοι) "those who live in carts," Aalto, Pekkanen, *Latin Sources*, I, p. 20.
60 Pulleyblank, "Why Tocharians?" *The Journal of Indo-European Studies* 23/3-4 (1995), p. 417 and his "Early Contacts Between Indo-Europeans and Chinese" *International Review of Chinese Linguistics* 1, no. 1 (1996), p. 15, who directly connects the Dingling > Tiele and Uyğurs who "emerged" from them.
61 T. Senga, "Az onogurok a kínai forrásokban" *Uralica* 5 (1980), pp. 105-106.
62 See discussion in Golden, *Introduction*, pp. 94-95.
63 See S. G. Kljaštornyj, "Nadpis' uygurskogo Begju-kagana v Severo-Zapadnoj Mongolii" in B.B. Piotrovskij and G.M. Bongard-Levin (eds.), *Central'naja Azija. Novye pamjatniki pis'mennosti i iskusstva* (Moskva, 1987), pp. 28-30.
64 The classification of the various languages that now comprise Turkic remains a matter of scholarly debate. For the most recent surveys with indications of the literature, see T. Tekin,"Türk Dil ve Diyalektlerinin Yeni bir Tasnifi"

Erdem, 5/13 (Ocak, 1989), pp. 129-139, 141-168; N.Z. Gadžieva, “Tjurkskie jazyki” in E.R. Tenišev (ed.), *Tjurkskie jazyki* (Bishkek, 1997), pp. 18-23 in the series *Jazyki mira* edited by the late V.N. Jartseva and others (Moskva-Bishkek, 1997-2000) and E.R. Tenišev (ed.), *Sravnitel’no-istoričeskaja grammatika tjurkskix jazykov. Regional’nye rekonstrukcii* (Moskva, 2002), pp.713-737. The *Türk Lehçeleri Grameri*, edited by Ahmet B. Ercilasun (Ankara, 2007), lists some twenty languages.
65Al-Iṣṭaxrî, *Kitâb Masâlik wa Masâlik*, ed. M.J. de Goeje (Leiden, 1870), p 9.
66 Maḥmûd al-Kâšġarî, *Compendium of the Turkic Dialects. Dîwân Luγât at-Turk*, ed. trans. R. Dankoff in collaboration with J. Kelly, Sources of Oriental Languages and Literatures, 7 (henceforth: Kâšġarî /Dankoff, Cambridge, Mass., 1982-1985), I, pp.70 (boasting of the perfection of his knowledge of the Turkic dialects, the elegance of his speech and the depth of his education – as well as his skill in “throwing the lance”), 82 (“the Turks are, in origin, twenty tribes,” all descended from “Turk, son of Japheth, son of Noah,” there y providing a genealogy that fit into the conceptions of his readers).
67 See an excellent summary of the principal issues in Janhunen, Manchuria, pp.237ff. Starostin et al., *EDAL*, I, pp. 11-236 have presented their case for the Altaic relationship, concluding (p. 236) that Proto-Altaic divided into “Turco-Mongolian, Tungus-Manchu and Korean-Japanese around the 6th millennium B.C.” “Turko-Mongolian,” in turn, divided ca. the 4th millennium B.C. J.H. Greenburg, *Indo-European and its Closest Relatives. The Eurasiatic Language Family*, I, *Grammar* (Stanford, 2000), esp. pp.11ff. also present the current argument for an Altaic genetic relationship. A highly critical review of Starostin et al. is that of B. Kempf in *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 61/3 (2008), pp. 403-408. See also M.I. Robbeets, *Is Japanese Related to Korean, Tungusic, Mongolic and Turkic?* (Wiesbaden, 2005), who has been sharply criticized by R. A. Miller in a review in *Ural-Altaische Jahrbücher* N.F. 21 (2007), pp.274-279. In in his *Japanese and the Other Altaic Languages* (Chicago, 1971), however, Miller favored such a relationship. J. Patrie, *The Genetic Relationship of the Ainu Language* (Honolulu, 1982) would add Ainu to the Altaic “family.”
67 Janhunen, *Manchuria*, p. 238; A. Róna-Tas “The Reconstruction of Proto-Turkic and the Genetic Question” in L. Johanson and É. Csató (eds.), *The Turkic Languages* (London-New York, 1998), pp. 67-80.
68 Janhunen, *Manchuria*, pp. 237-242; D. Sinor, “The Problem of the Ural-Altaic Relationship” in D. Sinor (ed.), *The Uralic Languages* (Leiden, 1988), pp. 706-741; J.H. Greenberg, *Indo-European and its Closest Relatives. The Eurasiatic Language Family* (Stanford, 2000, 2002), esp. I, pp. 11ff; A.B. Ercilasun, *Başlangıcından Yirminci Yüzyıla Türk Dili Tarihi* (Ankara, 2004), pp.17-32.
69 See C. I. Beckwith, *Koguryo. The Language of Japan’s Continental Relatives*, (Leiden. 2004), pp. 184-194; A. Vovin, “The End of the Altaic Controversy” *Central Asiatic Journal*, 49/1 (2005), pp.71-132.
70 Starostin et al., *EDAL*, I, pp. 234-236. See also Miller, *Japanese and the Other Altaic Languages*, pp.3-4 (the Japanese material may come from the latter part of the 8th century).
71 Janhunen, *Manchuria*, p. 238. See also Beckwith, *Koguryo,* pp. 8ff. with Koguryo extending into Korea and northeastern China. For a different perspective put forward by Kljaštornyj, see below.
72 On the reconstructed vocabulary of “Proto-Turks,” see E.R. Tenišev (ed.), *Sravnitel’no-istoričeskaja grammatika tjurkskix jazykov. Leksika* (henceforth *SIGTJaz. Leksika*, 2nd ed. Moskva, 2001), pp.724 ff. For many of these terms see also Clauson, *ED*, and E. V. Sevortjan et al., *Étimologičeskij slovar’ tjurkskix jazykov* (henceforth *ÉSTJaz*, Moskva, 1974-ongoing, currently up to the letter “S,” volumes are noted by the letters with which they deal).
73 The latter attested earliest in Middle Qıpčaq, see R. Toparlı et al., *Kıpçak Türkçesi Sözlüğü* (Ankara, 2003), p. 38: *burğan*, see discussion in Sevortjan, *ÉSTJaz.* “B,” pp.189-192.
74 In early Turkic *qır* denoted “an isolated mountain or block of mountains, high ground.” In Oğuz it came to mean “plain, steppe,” see Clauson, *ED*, p. 641.
75 This may be an ancient borrowing from Indo-European Tokharian, see Tenišev (ed.), *SIGTJaz. Leksika*, p. 110.
76 Clauson, *ED*, p. 324,
77 Probably a borrowing from Chinese, see Clauson, *ED*, p. 502.
78 Originally denoted “wild, four-legged game,” see Clauson, *ED*, p.753
79 See Starostin et al., *EDAL*., II, p. 1102: Altaic **pŏgV*.
80 Clauson, *ED*, p. 772 “the female maral deer.”
81 According to Starostin et al., *EDAL*, I, p. 817, it goes back to **kīĺ* < **k‘i̯ūĺa* “sable, squirrel.”
82 Apparently a loanword (see Sevortjan, *ÉSTJaz “K’ “Ḳ”*, p.242.
83 This is an ancient loan-word from Iranian, see Clauson, *ED*, p. 368; Sevortjan, *ÉSTJaz. “B”*, pp. 68-70.
84 Clauson, *ED*, p.120, was “almost” certain that it was a borrowing from Tokharian. From Turkic it was borrowed into Mongolic as *hüker*. However, another Indo-European source for an original has been posited:**püker*/**pökür*, cf. Lat *pecus*, gen. *pectoris* (M. de Vaan *Etymological Dictionary of Latin and the other Italic Languages*, Leiden, 2008, p.454: *pecū* “flock, herd,” *pecus* “farm animals, livestock”) presumably > **füker* > *hüker* etc., see also A.M. Ščerbak, *Rannie tjurksko-mongol’skie jazykovye svjazi (VIII-XIV vv.)* (Sankt-Peterburg, 1997), pp. 52, 131.
85 Noted in Middle Turkic, see R. Toparlı et al. (eds.), *Kitâb-ı Mecmû-ı Tercümân-ı Türkî ve Acemî ve Mugalî* (Ankara, 2000), pp.9,105 (Arabic ms. 8b). It is found today in Qazaq, Qırğız, Noğay, Qumıq, Qaračay-Balqar, Qaraim (*emen*), Tatar, Baškir (*imän*) Uzbek, Uyğur (*emän*) and Čuvaš *yuman*/*yoman* (see also M. Räsänen, *Versuch eines etymologischen Wörterbuchs der Türksprachen* (Helsinki1969), p. 42). Mod. Turk. *Meşe* is a borrowing from Pers. *bîsha* “forest, wood,” Tenišev (ed.), *SIGTJaz. Leksika*, p. 125; H. Eren, *Türk Dilinin Etimolojik Sözlüğü* (Ankara, 1999), p.293. According to Starostin et al., *EDAL*, I, p.736, Altaic has different root forms: **kuĺap*: PTung. **kolopo-kta* “a kind of tree,” PJpn **kásípà* “oak-tree,” PKor. **kàràp* “oak-tree,” I, p.857, Alt.

*k'usa "a k. of tree (cedar, oak), PTung. *xusi-kta "acorn, oak, big nut, PMong. *kusi "cedar, thuja", PJpn. *kasi "Quercus acuta Thunb."
86 Starostin et al. *EDAL*, II, p. 1542: **ǯ̂jaru(kV)* "a.k. of foliage tree, alder" P. Turk. **jęrük* "alder, cedar" etc.
87 A loanword from Indo-European, see X. Tremblay,"Grammaire comparée et grammaire historique: quelle réaité est reconstruite par la grammaire compare" in G. Fussman, J. Kellens, H.-P. Francfort, X. Tremblay, *Âryas, Aryens et Iraniens en Asie Centrale*, Collège de France. Publications de l'Institut de civilization indienne, 72 (Paris, 2005), p. 128: *h2élbhi/n̥* "orge **(**blanche) > Iranian **arbə̃* > Turk. *arpa*.
88 Tenišev (ed.), *SIGTJaz. Leksika*, p. 732. Memiş, *Eskiçağda Türkler*, p.39.
89 É. R. Tenišev and A.V. Dybo (eds.), *Sravnitel'no-istoričeskaja grammatika tjurkskix jazykov. Pratjurkskij jazyk-osnova. Kartina mira pratjurkskogo étnos po dannym jazyka* (Moskva, 2006), pp. 372-434.
90 See summation of literature in Golden, *Introduction*, pp. 124-127.
91 On possible Uralic borrowings in Turkic, see D. Sinor, "Samoyed and Ugric Elements in Old Turkic" *Harvard Ukrainian Studies* 3-4 (1979-1980), pp. 768-773 and his "The Origin of Turkic *Balïq* 'Town'" *Central Asiatic Journal* 25 (1981), pp. 95-102.
92 T. V. Gamkrelidze and V.V. Ivanov, *Indo-European and the Indo-Europeans*, trans. J. Nichols, ed. W. Winter, Trends in Linguistics. Studies and Monographs, 80 (Berlin-New York, 1995), I, pp. 494-495, 539, 550, 565, 831-833.
93 Elements of the latter were probably being assimilated by the Qırğız in early medieval times. The assimilation of Kettic peoples has continued into modern times, see K.H. Menges, *The Turkic Languages and Peoples* (2nd ed., Wiesbaden, 1995), p. 36; J. Forsyth, *A History of the Peoples of Siberia* (Cambridge, 1992), pp. 19-23.
94 See Di Cosmo, *Ancient China and its Enemies*, pp. 32-37 for a good summation of the archaeological literature. E.E. Kuz'mina, *The Origin of the Indo-Iranians*, ed. J.P. Mallory (Leiden, 2007), pp.63-66, suggests that the Turkic *yurt* (now a technical term in English, Russian and other languages denoting the "tent" of the Turkic nomads in Turkic actually means "dwelling-place, abode, see Clauson, *ED*, p. 958) has its origins in the "proto-yurts" of the Central Asian Indo-Iranians.
95 S. Rudenko, *Frozen Tombs of Siberia. The Pazyryk Burials of Iron Age Horsemen*, trans. M.W. Thompson (Berkeley, 1970); E.A. Novgorodova, *Drevniaja Mongoliia* (Moskva, 1989), pp. 316-321; J. P. Mallory, *In Search of the Indo-Europeans* (London, 1989); pp. 56-63. Mallory and Mair, *The Tarim Mummies* deals in detail with the ancient Indo-European population of modern Xinjiang. See also E.W. Barber, *The Mummies of Ürümchi* (New York-London, 1999). See also, X. Tremblay, *Pour une histoire de la Sérinde* (Wien, 2001), pp. 29-46, on the languages of Xinjiang. He considers (p.45) the key cites of Hami, Bešbalıq (a Turkic toponym) and Turfan as "Turkicized and Sinicized since 450."
96 Janhunen, *Manchuria*, p. 238. Róna-Tas, "Reconstruction" in Johanson and Csató (eds.), *The Turkic Languages*, p. 68 places the "last habitat," i.e. the territory occupied by Turkic-speakers before their linguistic community broke up, in "west and central Siberia and in the region south of it."
97 Janhunen, *Manchuria*, pp. 242-242, sees these "intensive contacts" beginning in the pre-Xiongnu era between Pre-Proto-Mongolic and Pre-Proto-Bulğaric (i.e. Oğuric). He concludes that the "conventional Altaic corpus turns out to reflect a complex network of areal contacts between three separate genetic entities. Of these he sees (pp. 251-252) only Mongolic and Tungusic as perhaps possessing a genetic relationship.
98 See his chapter "Central'naja Azia v époxu antičnosti" in Abuseitova et al., *Istorija Kazaxstana*, p.48.
99 Abuseitova et al. *Istorija Kazaxstana*, pp. 48-49.
100 See summation of these views in Golden, *Introduction*, pp. 124-125; Janhunen, *Manchuria*, p. 228.
101 On pastoral nomadism, see Khazanov, *Nomads and the Outside World,* pp. 85ff; L.L. Cavallli-Sforza, "The Spread of Agriculture and Nomadic Pastoralism: Insights from Genetics, Linguistics and Arcaheology" in D. R. Harris (ed.), *The Origins and Spread of Agriculture and Pastoralism in Eurasia* (Washington, D.C. 1996), p.54. See also E.E. Kuzmina, *The Prehistory of the Silk Road*, ed. V. H. Mair (Philadelphia, 2008), p.6, which notes several theories: a) overpopulation in farming areas pushed groups into the steppelands which were only marginally suited to agriculture and the population developed pastoral animal husbandry as a survival response b) there was a natural "transition to a nomadic existence" that was the consequence of the "growth of livestock population and the accumulation of experience in conducting the pastoralist economy."
102 See D. Anthony, *The Horse, the Wheel and Language. How Bronze-Age Riders from the Eurasian Steppes Shaped the Modern World* (Princeton, 2007), pp.200-201
103 Anthony, *The Horse*, pp.98-99.
104 See G. Fajzraxmanov, *Drevnie Tjurki v Sibiri i Central'noj Azii* (Kazan', 2000), pp.30-32,
105 É. A. Novgorodova, *Drevnjaja Mongolija* (Moskva, 1989), pp.316-321 (summary of her conclusions). These Eastern Scythians were mixing with Mongoloids coming from the East, R. Rolle, *The World of the Scythians*, trans. F.G. Walls (Berkeley, 1989), pp. 56-57.
106 See S.I. Rudenko, *Frozen Tombs of Siberia*, trans. M.W. Thompson (Berkeley-Los Angeles, 1970), pp.45-53.
107 See B.I. Vajnberg, *Étnogeografija Turana v drevnosti* (Moskva, 1999).
108 See Mallory and Mair, *The Tarim Mummies*, pp.252-296.
109 See discussion in Horváth, "Uygur Scholar's Disocvery" *Eurasian Studies Yearbook*, 79 (2007), pp. 60-63.
110 V.V. Bobrov, A.S. Vasjutin, S.A. Vasjutin, *Vostočnyj Altaj v époxu velikogo pereselenija narodov (III-VII veka)* (Novosibirsk, 2003), pp.84-85.
111 Bobrov, Vasjutin, Vasjutin, *Vostočnyj Altaj*, pp. 85-86.
112 Sima Qian/Watson, II, p. 138. See above n. 36.
113 See text in T. Tekin, *Orhon Yazıtları* (Ankara, 1988), pp. 8/9.

114 Liu, *CN*, I, pp.5-6,40-41; D. Sinor, "The Legendary Origins of the Türks" *Folklorica: Festschrift for Felix J. Oinas,* ed. E.V. Zygas, P. Voorheis (Bloomington, Indiana, 1982), pp. 223-231; Taşağıl, *Gök-Türkler*, I, pp. 10-14, 95-96, 110-111. There are slight variations in the accounts.
115 See discussion in Liu, *CN* , II, p. 495n.41; S.G. Kljaštornyj, "Problemy rannej istorii plemeni Türk (Ašina)" *Novoe v Sovetskoj Arxeologii* (Moskva, 1965), p.278.
116 Pulleyblank, *Lexicon*, pp. 23, 283, 221.
117 Pulleyblank, *Lexicon*, p. 298; Liu, *CN*, I, p. 5, II, p. 489, n.8. The region was earlier associated with the Xianbei, but Liu cautions that this does not necessarily point to their "rassische Abstammung" from the latter. On the uncertainties surrounding the peoples denoted by this ethnonym, generally reckoned to be Mongolic of some sort, see above. Beckwith, "The Frankish Name of the King of the Turks" *AEMAe* 15 (2006/2007), p.10, n. 30 identifies Suo (*Sak) with the Saka and recalls Menander's comment (Menander/Blockley, pp. 116/117) that the Türks "had formerly been called the Sacae." Whether Suo is a specific reference to the Saka, East Iranians in general, or a learned *topos* for "nomads" is unclear. It is not used in this sense in the Chinese sources. Similarly, it could not point to the Saka peoples of Xinjiang (e.g. the Khotanese Saka), which was south of this region. The name Suo (*Sak) may have nothing to do with the Iranian Saka. Perhaps it is a Xianbei term. Nonetheless, Menander's use of the ethnonym Saka is striking. While "Scythian" is commonly used to denote Turkic nomads in Byzantine historical literature (see Moravcsik, *Byzantinoturcica2*, II, pp.279-283), Saka is not. Indeed, Menander (Menander/Blockley, pp. 80/81, 114/115,118/119, 148/149, 150/151, 170/171 ["one hundred and six Scythians of the people called the Turks"]) regularly uses "Scythian" to denote the language(s), people(s) and cultural objects of the Eurasian nomadic world.
118 Pulleyblank, *Lexicon*, pp. 29, 43.
119 Pulleyblank, *Lexicon*, pp. 81,224,281,365)
120 Sinor, "The Legendary Origin," pp. 228-229, makes the important point that although the origins of the Türks and Qırğız are linked, the later mid-ninth century, *Youyang Zazu* notes that the Qırğız "do not belong to the race of the wolf." Rather, their roots stem from the mating of a spirit and a cow. The tenth century miscellany, *Taiping guangji* (see Z. K. Gabuev, *Étnogoničeskie predstavlenija drevnix kočevnikov Velikoj Stepi. Irancy i tjurki* (Mosvka, 2002), p. 27) links their ancestry with an eagle. Tales collected by nineteenth century ethnographers involve "Forty Maidens" (*qırq qız* – a folk etymology) and a red dog who appears to be the regenerator of an otherwise destroyed people, see J.-P. Roux, *La religion des Turcs et des Mongols* (Paris, 1984), pp.193-194. The latter tale with its dog (wolf?) motif is vaguely reminiscent of the Ašina Türk legend.
121 The statelet of Juqu (EMC dziiə' giə), see Pulleyblank, *Lexicon*, pp.164, 260. They are usually noted as Xiongnu, L. A. Borovkova, *Problema mestopoloženija csarstva Gaočan* (Moskva, 1992), pp. 44f-49, suggests that its founder Ju Qu (a Xiongnu title that became a clan name), Mengsun, was of Qian origin.
122 Liu, *CN*, I, p. 40; Taşağıl, *Gök-Türkler*, I, pp.12-13, 95110-111; see also N. Yamada, "The Original Turkish Homeland" *Journal of Turkish Studies,* 9 (1985), 243-246.
123 S.G. Kljaštornyj, "Xunny i tjurki" in Litvinskij (ed.), *Vostočnyj Turkestan*, pp.121-125 (where he derives the Türk from "late-Hunnic tribes that settled in Eastern Turkestan").
124 G.-J. Pinault, "Tocharian Languages and Pre-Buddhist Culture" in V.H. Mair (ed.), *The Bronze Age and Early Iran Ages Peoples of Eastern and Central Asia* (Philadelphia, 1998) I, p.368, concludes that the Tokharians were "close to other peoples of the steppes." They were "members of a cultural continuum that included the Altaic peoples" and there were mutual influences between the two.
125 Liu, *CN*, I, p. 40, II, p. 519n. 209. See also Kljaštornyj, *Drevnetjurkskie runičeskie pamjatniki kak istočnik po istorii Srednej Azii* (Moskva, 1964), pp.110-111, his "Xunny i tjurki" in Litvinskij (ed.), *Vostočnyj Turketan v drevnosti i rannem srednevekov'e. Étnos, jazyki , religii* , pp.123-125, and in the recent collection of his earlier works S.G. Kljaštornyj, *Istorija Central'noj Azi i pamjatniki runičeskogo pis'ma* (SPb. 2003), pp. 420ff.
126 Kljaštornyj, *Ist. Central'noj Azii,* p. 425.
127 Pulleyblank, "The Chinese and their Neighbors," Keightley (ed.), *Origins*, p. 449.
128 Pulleyblank, "The Chinese and their Neighbors," Keightley (ed.), *Origins*, pp. 449-450; Di Cosmo, *Ancient China and its Enemies*, pp. 127-130.
129 Liu, *CN*, II, pp. 490-491n.22, 584n. 786; see also E. de la Vaissière, *Histoire des marchands sogdiens* (2nd ed., Paris, 2004), pp.56, 58, 61, 65, 120-121 *et passim*; M. Abramson, *Ethnic Identity in Tang China* (Philadelphia, 2008), pp. viii, 19-20, 87.
130 E. Pulleyblank, "The Name of the Kirghiz" *Central Asiatic Journal* 34/2 (1990), p. 105.
131 Ju. S. Khudiakov, "Armaments of Nomads of the Altai Mountains (First Half of the First Millennium AD)" *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 58/2 (2005), p. 127.
132 R. Moriyasu, A. Ochir, *Provisional Report of Researches on Historical Sites and Inscriptions in Mongolia from 1996 to 1998* (Osaka, 1999), p. 123; S.G. Kljaštornyj, "Drevnetjurkskaja pis'mennost' i kul'tura narodov Central'noj Azii" *Tjurkologičeskij Sbornik 1972* (Moskva, 1973), p.257; S.G. Kljaštornyj, V.A. Livšic, "The Sogdian Inscription of Bugut Revised" *Acta Orientalia Hungarica*, 26/1 (1972) p.85. See the critical comments of C. I. Beckwith, "The Chinese Names of the Tibetans, Tabghatch, and Türks" *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 14 (2005), pp. 13-18.
133 V.S. Rastorgueva (ed.), *Osnovy iranskogo jazykoznanija. Sredneiranskie jazyki* (Moskva, 1981), pp. 250-264, 422-426.
134 W. Schulze, E. Sieg, W. Siegling, *Tocharische Grammatik* (Göttingen, 1931), pp.122ff.
135 Clauson, *ED*, pp. 257, 479, 539-40.
136 T. Tekin, *A Grammar of Orkhon Turkic* (Bloomington, 1968), p. 122; A.N. Kononov, *Grammatika jazyka tjurkskix runičeskix pamjatnikov VII-IX vv.* (Leningrad, 1980), pp.145-146. M. Erdal, *A Grammar of Old Turkic*

(Leiden, 2004), p. 158, notes that these plurals are almost exclusively found in the Orxon Türk and Uyğur inscriptions.
137 Beckwith, "The Chinese Names" *AEMAe* 14 (2005), pp. 15-17, finds the reading and interpretation "extremely problematic at best." He concluded that *tr'wkt* is not **turkît ~*turkit* and that such a form does not exist in Soġdian hence the meaning of *tr'wkt* in the Bugut inscription is "unknown."
138 H.W. Haussig, "Byzantinische Quellen über Mittelasiens in ihrer historischen Aussage" in J. Harmatta (ed.), *Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia* (Budapest, 1979), pp. 554-557; Bailey, *Khotanese Texts*, VII, p.104.
139 V.S. Rastorgueva, D.I. Édel'man, Étimologičeskij slovar' iranskix jazykov (henceforth *ESIJaz*, Moskva, 2000-ongoing), I, pp.284-286; B. Gharib, *Sogdian Dictionary. Sogdian-Persian-English* (Tehran, 2004), p.27.
140 S.G. Kljaštornyj, "The Royal Clan of the Turks and the Problem of Early Turkic-Iranian Contacts" *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae*, XLVII (1994), pp. 445-447.
141 Tekin, *Orhon Yazıtları*, pp. 8/9,36/37.
142 Clauson, ED, p. 95, has a very different understanding of the text, rendering this part as "the Turkü whose lineage (?) is completely without division into subtribes ?)". This is not the general consensus, see Tekin, *Orhon Yazıtları*, pp. 8/9, 36/37 70-71.
143 Liu *CN*, I, p. 40.
144 A. Róna-Tas, *Hungarians and Europe in the Early Middle Ages*, trans. N. Bodoczky (Budapest, 1999), pp. 278-281.
145 Bailey, *Khotanese Texts,* VII, p. 103.
146 Róna-Tas, *An Introduction to Turkology*, pp. 10-13. Németh, *HMK2,* p.84, proposed two Turkic possibilities: *törü-* "to come into existence, to be created" (see Clauson, *ED*, p.533) and *türk* "strong, powerful, vigorous, mighty." Clauson, *ED*, 542-3 and his *Studies,* pp.84-88, however, views the ethnonym as *Türkü* (ethnonym) and distinguishes it from *türk* "the culminating point of maturity, just fully ripe, in the prime of life, young and vigorous" as two different words. Moreover, he (*Studies*, p. 87) disputes the notion of *türk* as meaning "strength." It is earliest attested in the latter, non-ethnonymic sense, in Uyğur writings of the eighth century. See also discussion in Tryjarski, "Etnonim Türk 'Turek; turecki' i związane z nim kłopoty" in his *In Confinibus Turcarum. Szkice turkologiczne*, pp.91-101.
147 De la Vaissière, *Histoire*, p. 185.
148 Ju. Zuev, *Rannie tjurki: očerki istorii i ideologii* (Almaty, 2002), p.7.
149 Sanping Chen, "Son of Heaven Son of God: Interactions among Ancient Asiatic Cultures Regarding Sacral Kingship and Theophoric Names" *Journal of the Royal Asiatic Society*, ser. 3, 12 (2002), p. 300.
150 Rastorgueva and Édel'man, *ESIJaz*., II, pp. 134-135; V. Rybatzki, "The Titles of Türk and Uigur Rulers in the Old Turkic Inscriptions" *Central Asiatic Journal*, 44/2 (2000), p.218. Bumın's name is given in Chinese as *Tumen* (*tu* "land, earth, soil, ground, territory" + *men* "door, gateway"), which may hint at the meaning of his name.
151 Golden, *Introduction*, pp. 121-122; Rybatzki, "The Titles of Türk and Uigur Rulers" *Central Asiatic Journal*, 44/2 (2000), pp. 206-221.
152 See the thorough discussions in V. Ja. Petruxin, *Načalo étnokul'turnoj istorii Rusi IX-XI vekov* (Smolensk, 1995) and G. Schramm, *Altrusslands Anfang* (Freiburg im Breisgau, 2002).
153 See n. 12 above and Sanping Chen, "A-gan Revisiteed – The Tuoba's Cultural and Political Heritage" *Journal of Asian History* 30/1 (1996), pp.46-71 and his "Succession Struggle and the Ethnic Identity of the Tang Imperial House" *Journal of the Royal Asiatic Society*, ser. 3, 6/3 (1996), pp. 379-405.
154 Liu, *CN*, I, p.7; A. Taşagıl, *Gok-Türkler* (Ankara, 1995), I, pp. 17, 96; R. Drompp, "Imperial State Formation in Inner Asia: The Early Turkic Empires (6th to 9th Centuries)" *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 58/1 (2005), pp.103-104.
155 See varying accounts in Liu, *CN*, I, 10, 17,35-36; Taskin, *Materialy*, pp.294-295 (*Beishi*).
156 Golden, *Introduction*, pp. 127-128.
157 N. Di Cosmo, "State Formation and Periodicization in Inner Asian History" *Journal of World History*, 10/1 (Spring, 1999), pp. 1-40.
158 Xazanov, *Kočevniki*, esp. pp. 362ff/Khazanov, *Nomads*, esp. pp.228ff.
159 This may be a reference to the Türk pursuit of what became the European Avars. A Türk ruler later berated the Byzantines "for making a treaty with the Uarkhoniai, our slaves (he meant the Avars) who have fled their masters, see Blockley/Menander, pp. 174/175.
160 Taşagıl, *Gok-Türkler*, I, p.97.
161 S. Jagchid and V. J. Symons, *Peace, War, and Trade along the Great Wall* (Blomington-Indianapolis, 1989), p.146.
162 See P.B. Golden, "Cumanica V: The Basmıls and the Qıpčaq" *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 15 (2006/2007), pp.19-21,26ff. As late as the latter part of the eleventh century, Maḥmûd al-Kâšġarî lists them among the Qay, Yabâqu and Tatâr (the Qay and Tatar are Mongolic peoples) "each of these groups," he reports, "has its own language, but they also know Turkic well." Kâšġarî/Dankoff, I, p.83, pointing thus to the difference in their speech from Common Turkic. The name Basmıl itself might reflect an Oğuric form of Common Turkic *Basmiš < bas- "to press, crush, oppress, to make a surprise attack" (Clauson, *ED*, pp.370-371).
163 Al-Mas'ûdî, *Murûj ad-Dahab wa Ma'âdin al-Jawhar*, ed. Ch. Pellat (Beirut, 1966), I, p. 155, writing in the 930's speaks of a Qarluq "Qağan of Qağans," who was ruler of the Turks, apparently sometime after 840. He cites his name as شابه (Šâba), var. lect. شانه (Šâna, perhaps a corruption of Ašina), see also O. Pritsak, "Von den Karluk zu den Karachaniden" *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 101 (1951), p. 281.
164 S.G. Kljaštornyj, "Kypčaki v runičeskix patmjatnikax" *Turcologica 1986* (Leningrad, 1986), pp. 153-164. S.M.

Axinžanov, *Kypčaki v istorii srednevekovogo Kazaxstana* (Alma-Ata, 1989), pp.40-57, 62-63, who accepts Kljaštornyj's hypothesis, also places them among the Tiele tribes. He sees their earliest habitat as extending from northwestern Mongolia and parts of the Altay to southern Kazakhstan and views them, under the name Sir, as having played an equal role with the Türk in the period of the second Türk Qağanate (ca. 687-742), cf. the references to the Türk Sir budun. After a disastrous defeat, they adopted the name Qıpčaq meaning "unlucky, unfortunate" as a protective name to ward off further misfortunes. The collapse of the Türks brought them further west where subsequently they became part of the Kimek union.
165 Moriyasu and Ochir, *Provisional Report*, pp.178, 182-183. The older reading, **Türk Qıbčaq*, may be found in G. Ajdarov, *Jazyk orxonskix pamjatnikov drevnetjurkskoj pis'mennosti VIII veka* (Alma-Ata, 1971), p. 344.
166 Golden, *Introduction*, pp.141-146; De la Vaissière, *Histoire*, pp. 185-188, 202-203.
167 Useful discussions are found in P. Anderson, *Passages from Antiquity to Feudalism* (1974, reprint: New York-London, 1988), pp.107-109 on the Roman impact; Pohl, *Die Völkerwanderung,* p.15.
168 R. B. Ferguson and N.L. Whitehead (eds.), *War in the Tribal Zone* (Santa Fe, 1997), p. 13.
169 See R. Brian Ferguson, "A Paradigm for the study of War and Society" in *War and society in the Ancient and Medieval Worlds*, ed. K. Raaflaub and N. Rosenstein (Cambridge, Mass. 1999), p.419.
170 D. A. Chapell, "Ethnogenesis and Frontiers" *Journal of World History*, 4/2 (1993), p. 272.
171 Di Cosmo, *Ancient China and its Enemies*.
172 For a survey of the material on Lombard/Langobard origins, see N. Christie, *The Lombards* (Oxford,1995), pp. 1-30. See also the remarks of C. R. Bowlus, "Ethnogenesis: The Tyranny of a Complex" in Gillet (ed.), *On Barbarian Identity*, pp. 247-249, which is critical (pp.239-256) of the "Ethnogenesis Theory."
173 See Wolfram, *Roman Empire*, p.3.
174 Cf. Bowlus, "Ethnogenesis: The Tyranny of a Complex" in Gillet (ed.), *On Barbarian Identity*, pp.239-256, among others in that volume and the defense offered by W. Pohl, "Ethnicity, Theory, and Tradition: A Response" in Gillet (ed.), *On Barbarian Identity*, pp.221-239.
175 See discussion in Sinor, "The Legendary Origins of the Türks" in Žegas and Voorheis (eds.), *Folklorica: Festschrift for Felix J. Oinas,* pp.223-257.
176 "Scythian" was used to denote various Oğuric Turkic peoples, European Avars, Khazars, Turkic Bulğars, Hungarians, Pečenegs, Oğuz, Cumans, the Selujuks, Mongols and early Ottomans, see Moravcsik, *Byzantinoturcica*2, II, pp.279-283.
177 Wolfram, *Roman Empire,* pp. 48-49.
178 See D.H. Miller, "Ethnogenesis and Religious Revitalization beyond the Roman Frontier: The Case of Frankish Origins" *Journal of World History*, 4/2 (Fall, 1993), pp. 277-285. See the brief overview of the early Franks in W. Pohl, *Die Germanen* (München, 2000), pp. 33ff. and E. James, *The Franks* (Oxford, 1988), pp.11ff.and the critical survey of the *Traditionskern* model by A. C. Murray, "Reinhard Wenskus on 'Ethnogenesis', Ethnicity, and the Origin of the Franks" in Gillet (ed.), *On Barbarian Identity*, pp. 39-68.
179 See Wolfram, *Roman Empire*, pp. 41-42.
180 See P.B. Golden, "Černii klobouci" *Symbolae Turcologicae – Studies in Honour of Lars Johanson,* ed. Á. Berta, B. Brendemoen, and C. Schönig, in the Transactions of the Swedish Research Institute in Istanbul, vol. 6 (Uppsala, 1996), pp. 97-107.
181 See P.J. Geary, *The Myth of Nations. The Medieval Origins of Europe* (Princeton, 2002), p. 118. See also Pohl,
"Conceptions of Ethnicity in Early Medieval Studies" *Archaeologia Polona* 29 (1991), pp. 39-49 and Curta, *The Making of the Slavs*.
182 James, *The Franks*, p.6.
183 C. Holcombe, *The Genesis of East Asia 221 B.C. - A.D. 907* (Honolulu, 2000), p. 23.
184 See discussion in Pan, Yihong, *Son of Heaven and Heavenly Qaghan. Sui-Tang China and its Neighbors (*Bellingham, Washington, 1997), pp. 179-82, who attributes this as well as the dynasty's openness to foreign, especially Central Asian cultural influences, to the non-Chinese elements in their background.
185 See Pan, *Son of Heaven*, pp. 179, 187-196; H. Bielenstein, *Diplomacy and Trade in the Chinese World 589-1276* (Leiden, 2005), pp.386-389, 413-415.
186 Chen,"Succession Struggle and the Ethnic Identity of the Tang Imperial House" *Journal of the Royal Asiatic Society,* ser. 3, 6/3 (1996), pp. 396-397.
187 Tekin, *Orhon Yazıtları*, pp.2-4.
188 Ajdarov, *Jazyk orxonskix pamjatnikov*, p. 324.
189 S.G. Kljaštornyj, "Ton'jukuk-Ashidé juan'čžen'" *Tjurkologičeskij Sbornik* (Moskva, 1966), pp. 202-205, who derives Tonyuquq's name from *ton* "first" + *yuquq* (< yoq-/yuq- "to preserve, value" = Chin. Yuan Zhen ""First Treasure." *Yoq-/yuq-,* however, is not noted in Clauson, ED, pp. 897-898 (*yuq-* "to stick (to something)") in this meaning. For *ton*, see Clauson, ED, p. 513: *tun* "first born." In Chinese, he was Ashide Yuan Zhen. Ashide (EMC *ʔa ʂi tək*, LMC *ʔa ʂɾ təək*, Pulleyblank, *Lexicon*, pp. 2374, 283) is the name of his clan. It is also noted in a Tibetan document (see F. Venturi, "An Old Tibetan Document on the Uighurs" *Journal of Asian History* 42/1 (2008), p. 21: *a-she sde*. Zuev, *Rannie tjurki*, pp. 86,133, 168-169, believes that it renders *Aštaq, which represented the "in-law" clan of the Ašina. He views the Tonyuquq inscription as a means to promote a notion of co-rulership with the Ašina. The mother of An Lushan, the half Soǧdian-half-Türk Tang general who revolted in 755 against the Tang was descended on his mother's side from the Ashide (Liu, *CN*, I, 267).
190 R.N. Frye, *Ancient Iran*, pp. 322-323; McGovern, *The Early Empires of Central Asia* (Chapel Hill, 1939), pp. 414-415.
191 See Curta, *The Making of the Slavs*, who argues that Slavic ethnicity was "invented" by the Byzantines.

192Janhunen, *Manchuria*, p. 25.
193 I.M. Diakonov, “Language Contacts in the Caucasus and the Near East” in T.L. Markey and John A.C. Greppin (eds.), *When Worlds Collide: Indo-Europeans and the Pre-Indo-Europeans* (Ann Arbor, 1990) and his *The Paths of History* (Cambridge, 1999), p.19.
194 Rašîd ad-Dîn, *Jâmi‘ at-Tawârîx*, ed. M. Rawšan and M. Mûsawî (Tehran, 1373/1994), I, 41-44, 50ff.
195 Rašîd ad-Dîn, ed. Rawšan and Mûsawî, I, p. 78.
196 Cf. Ibn al-Atîr, *Al-Kâmil fî’t-Ta’rîx*, ed. C.J. Tornberg (Beirut reprint, 1965-1966 which differs in pagination from the original Leiden edition of 1851-1876), XII, pp. 368, 375, 385-386, on the Mongol appeal to the Qıpčaqs.
197 E. Bretschneider, *Medieval Researches From Eastern Asiatic Sources* (London, 1910), II, p. 93 : the Gesa [Ko-sa] “who belong to the stock of the T’u-chüe;” Maljavkin, *Tanskie xroniki*, pp.84 (Xin Tang-shu), 272n.652; Theophanes, *Chronographia*, ed. c. de Boor (Lipsiae, 1883), I, pp.315, 407, 409, 433, 435 (Khazaria = Τουρκία), *K’art’lis C’xovreba*, ed. S. Qauxč’išvili (T’bilisi, 1955), I, p. 223; al-Ya‘qûbî, *Ta’rîx*, ed. M. Th. Houtsma (Leiden, 1883), II, pp. 375-395.
198 L. Ju. Tuguševa (ed., trans.), *Ujgurskaja versija biografii Sjuan’-czana* (Moskva, 1991), p.96 (V87, lines 11-14).
199 Tuguševa, *Ujgurskaja versija*, pp. 17-22, 132 (VI, 43, lines 18-19), 133 (VI, 44, line24) and her “O slovosočetanii “Türk Yočul Bodun’ v drevnetjurkskix pis’mennyx pamjatnikax” in S.G. Kljaštronyj, Ju. A. Petrosjan (eds.), *Tjurkskie i mongol’skie ous’mennye pamjatniki* (Moskva, 1992), pp. 97-101.
200 Ş. Tekin (ed.), *Maytrisimit* (Ankara, 1976), p. 157 (85/21-22).
201 Kljaštornyj, *Ist. Central’noj Azii,* p. 422n. 39, citing B.A. Livšic, “Sogdijskiij bračnyj kontrakt načala VIII v. n.é.” *Sovetskaja Étnografija* No. 5 (1960), p. 103.
202 N. Golb, O. Pritsak, *Khazarian Hebrew Documents of the Tenth Century Ithaca*, 1982), pp. 94, 112-115.
203 Cf. *Polnoe sobranie russkix letopisej* (Moskva-Sankt Peterburg/Petrograd/Leningrad, 1843-1995), I, cc.84, 162, 163 etc.
204 Al-Iṣṭaxrî, *Kitâb Masâlik wa Masâlik*, ed. de Goeje, p 9.
205 Kâšġarî/Dankoff, II, p. 103. The translation is mine.
206 Clauson, *ED*, p.449.
207 Kâšġarî/Dankoff, I, p. 82.
208 Al-Bîrûnî, *Kitâb al-Jamâhir fî Ma‘rifat al-Jawâhir*, ed. S. Krenkow (Ḥaidarâbâd, 1355/1936-37), p. 205; Rašîd ad-Dîn, ed. Rawšan and Mûsawî, I, p. 55. This etymology was also known to Maḥmûd al-Kâšġarî/Dankoff, I, p. 353, II, p. 362.

---

[1] ETHNOGENESIS IN THE TRIBAL ZONE: THE SHAPING OF THE TÜRKS. Peter Golden. 2011.

https://www.scribd.com/document/554582033/Ethnogenesis-in-the-Tribal-Zone-the-Sha

https://www.academia.edu/7798262/_Ethnogenesis_in_the_Tribal_Zone_The_Shaping_of_the_T%C3%BCrks_